

V-44
JAN 15, 1976



دیکھا تو پتلی

شماره ۴۴ سال ۷ اطلاعات اوکلتور
مجله ہفتگی پنجمین، ۲۵ جلدی ۱۳۵۴

این تابلو مربوط داستان متن مجله است

مه کتیت کار دارم



۱۲ - گرگ اینطرف و آنطرف می لغزید خر گوش را محکم گرفته بود . عرق از سرو جانش سر زير شده بود . نوک بینی خود را بلند کرد ، متوجه شد که هیچ چیز را دیده نمی تواند .



۱۱ - خرگوش که به ورزش و حرکات اکروبا تیک آشنا بود گرگ را حین رقص روی یخ آنقدر چرخ داد که سرش به دوران آمد و بدل گفت : (مرا ازین رقص روی یخ تیر) .



۱۴ - گرگ آنقدر عصبانی شده بود که توته های یخ را کند و به عقب خر گوش پرتاب کرد در حالیکه مشت هایش را گره کرده بود فریاد زد : (خرگوش مه کتیت کار دارم) .



۱۳ - خرگوش را رها کرد تا متوجه شد خودش در يك شکستگی یخ بین آب افتاد . خرگوش دیگر انتظار نکشید و پا به فرار گذاشت .

31 MAR 2005

6 CONTINUATION 6

یادداشت هفتگی

مکتب‌دوگانه



مجله هفتگی - پنجشنبه ۲۵ جدی ۱۳۵۴ شماره ۴۴
 دختران و پسران ارجمند و گرامی!

روز دو شنبه گذشته، مصارف باهم محرم و روز
 پر حادثه در جهان اسلام بود، زیرا درین روز نواسه حضرت
 پیغمبر «ص» حضرت امام حسین «رض» بایکده مسلمانان
 دیگر به شهادت رسیدند. جریان شهادت این مردم با رز
 اسلام را شما در کتاب تاریخ خود خوانده اید و از آن اطلاع
 دارید، بنابراین ما از تفصیل بیشتر دربار آن واقعه غم
 انگیز صرف نظر میکنیم ولی چون از تاریخ حرف به میان آمد،
 میخواهیم چیزهایی در مورد تاریخ و ارزش آن برای یگان
 بگوئیم:

بسیاری از دختران و پسران اکثر درسهای مکتب و بخصوص
 تا تاریخ را خط به خط و نقطه به نقطه حفظ میکنند تا در امتحان
 نمره ۱ عالی بگیرند تمام بحث‌ها و فصل‌ها را طوطی وار از بر
 میکنند ولی اگر یک سوال قدری پیچیده تر برای شان
 مطرح شود از دادن جواب عاجز میمانند توصیه ما بشما
 اینست که در مورد درسهای تاریخ دقت بخرج دهید،
 واقعات را مورد تحلیل قرار دهید - را جمع به شخصیت‌های
 تاریخی و اعمال شان دقت نمائید و ببینید که چرا در یک عصر
 تمدنی بوده و بعد تمدن مذکور در اثر چه عواملی از بین رفته
 است و چگونه تمدن مذکور بشکل دیگری در جای دیگری
 بوجود آمده، راز مؤفقیست مردان نامدار را میتوان از
 لابلای او راق تا تاریخ کشف کرد. اگر تا تاریخ را با دقت
 و بشکل تحلیلی بخوانیم و مورد مطالعه قرار بدهیم، برای زندگی
 امروز خود میتوانیم از آن سر مشق‌ها و یادگیری‌های
 عبرتی داشته باشیم.

نامه طویل و شکوه آمیز یکی از خوانندگان دکمیانو انیس

بناغلی مدیر کهکیانو انیس !

از همه اولتر هفت سالگی مجله محبوب
و دوست داشتنی خویش را به همه
کارکنان مجله و خوانندگان آن تبریک
گفته و بعد به اجازه شما مطلب چندی
که از مدت ها قبل آرزوی گفتنش را
داشتم تقدیم میدارم *

موضوع حقوق طفل که یکی از
مهمترین رکن زندگی انسانهای عصر
جدید را تشکیل میدهد از آنجمله
مسایلی است که توجه به آن

از ضروریات عمده زندگی
ماست، آنطوریکه میگویند دردنیای
دیگر برای طفل ارزش زیاد قایل
هستند و مادر را بخاطر تربیه و پرورش
اولاد هایش با قدردانی یاد می کنند و
از آن احترام بعمل می آورند زیرا این
اطفال هستند که مردان آینده و تاریخ
سازان عصر خویش میشوند و وطن
حتی جهان را به حرکت می آورند و آنرا
به پیش میبرند اما طوریکه لازم است
بدبختانه از اطفال محیط ما کمتر احترام
بعمل می آید و کمتر به آنها حق قایل
هستند مثلا در بسیاری از فامیلها
طفل حق رای و دادن نظر را ندارد حتی
در مورد خرید سا مان های بازیش
از او چیزی نمی پرسند در حالیکه او
می خواهد سامان رسامی داشته باشد
برایش موزیک می خرد او میخواهد که
توپ داشته باشد برایش بایسکل
می خرد *

در میان سرویس ما بیچاره ها چه

غم هایی که نداریم اگر مریض هم باشیم و بخواهیم نزد داکتر برویم
باز هم نگران ها میگویند *

او بچه بخیز که کاکایت بنشیند *

و ما مجبور باید ایستاده شویم و بادردی که داریم باید خود را آرام
بگیریم، از همین رومن هر روز یک یادو افغانی را که پدرم برای خریدن
کتابچه یا قلم میدهد آنرا به جیب می گذارم و میخواهم که به نگرانها
بدهم باز هم آنها مرا مجبور به ایستادن به سرویس می کنند *

سینما را نباید ببینیم زیرا میگویند که فلم های برای اطفال نیست و یا اگر
گاهی با پدر جان و مادر جانم به سینما میرویم فلم ها بیست که آنها خوش
دارند نه ما و امثال ما و مجبور آنرا باید ببینیم اگر چه که نصف آنرا
باید خواب کنیم و اگر سوالی از مادر جانم میکنیم میگوید به شما مربوط نیست
در آینده خواهید فهمید *

ما که نه سینما داریم نه کدام باغ مخصوص تفریح و نه به عروسی ها
می توانیم برویم اگر این یگانه مجله ما هم نباشد چه خواهیم کرد جز اینکه
در زمستان در خانه نشسته و از پشت شیشه ها کاغذ پران همسایه ها را
ببینیم و سه ماه زمستان را بگذرانیم *

بناغلی مدیر !

از شش سال به اینطرف در دکمیانو انیس چیز های مفید نشر شده و تا جاییکه
من هم در کلسیون ها دیده ام درین شش سال چیز های خوبی برای ما این
مجله تهیه کرده اما چرا از مجله هایی که قبل از کمکیانو انیس بود یاد می
نکردید؟ مثلا از «دوروانیس» در سال ۱۳۳۹ از طرف مؤسسه انیس نشر میشد و یا
«کوچیانو نو زغ» که هم اکنون در میان کلسیون های خانه ما موجود است،

ممکن است فراموش کرده باشید بخاطر روشن شدن موضوع باید بگویم که

دوروانیس هر یازده روز بشکل یک مجله و بعدها در خود روزنامه انیس هفته وار

برای اطفال نشر میشد و هم (دکوچیانو نو زغ) بشکل مجله قبل از سال

۱۳۴۰ به نشر میرسید *

امیدوارم درین مورد اندکی بیشتر معلومات تهیه و برای خوانندگان مجله
محبوب ما تقدیم دارید *

راجع به تهیه و نشر مجله نیز مطالب خوبی نوشته بودید من که قبلا چیزی
نمیدانستم حالا میدانم که چقدر مشکل است تا یک مجله بدسترس ما گذاشته
میشود همچنان باید بگوئیم که ما تازه این همه کسانی را که بمالطف دا رند و
موضوعات مختلف را جمع و برای نشر به کمکیانو انیس می فرستند شنا ختم

بقیه در صفحه ۲۹

عکسهای کودکی برجسته ترین

انسان های عصر ما

فرستنده: حبیب فر همد



درین شماره عکس ها بی از دوران کودکی یکده از شخصیت های جهان را بدست آورده نشر کردیم اگر بعد از این همکاران مجله عکس های کودکی سایر شخصیت ها را بفرستند نشر خواهیم کرد.



در عکس با لا پسر شش ساله ای را با خواهرش می بینید کمتر کسی است که اسم انشتاین بگوشش نرسیده باشد این پسر شش ساله اعمان انشتاین ساینس دان معروف دنیا است.

درین عکس شما طفلی را در آغوش مادرش می بینید اگر بگوئیم عکس مربوط اندیرا گاندی صدراعظم هندو مادرش است شاید تعجب کنید اما واقعاً عکس مذکور یک عکس تاریخی صدراعظم هند است.



والتر شیل عضو حزب دیموکرات های آزاد و از سیاستمداران آلمان غرب بشمار میرود که فعلاً بحیث رئیس جمهور آلمان فدرال انتخاب شده است.



فریود روانشناس معروف اطریشی با دادن نظریات جدید سرو صدای زیادی در عالم روانشناسی ایجاد کرد - این عکس یادگار هشت سالگی فریود است.



و اینهم عکسی از دور آن کودکی فرانس جوزف شتراوس

در عکس بالا والتر شیل را در دو سالگی مشاهده میکنید.



باشا گردان ممتاز آشنا شوید

درین هفته یکی از شاگردان ممتاز مکتب محبوبه هروی را به شما معرفی می نمایم .

زرغونه ذکی متعلم صنف پنجم مکتب محبوبه هروی است که در مدت چند سال تعلیم در صنف خود اول نمره بوده و بگرفتن تقدیر نامه نیز موفق شده است . از وی پرسیدم :

رهنما یتان در قسمت درس خواندن کیست ؟ گفت : علاقه زیادی که به درسی مکتب داشتیم باعث گردید تا هر چه بیشتر به درس هایم کوشش نمایم اما در قسمت مشکلات درسی همیشه رهنمایی های پدر و برادر مرا کمک نموده است .

زرغونه رخصتی های زمستان را برای آمادگی به دروس صنف پنجم اختصاص داده تا بعد از سپری نمودن امتحان شامل صنف ششم شود . وی دختر با ذوق و هوشیار بوده علاقه زیاد به بافت و دوخت دارد اما برای یک دختر تنها درس مکتب را کافی ندانسته میگوید : باید یک دختر علاوه از درسی ، به تدبیر منزل ، آشپزی و خیاطی بلد باشد .

زرغونه ذکی

زرغونه آرزو دارد تا بعد از ختم دوره مکتب شامل فاکولته حقوق شود .

علاقه وی را راجع به مجله دکمکیانو انیس پرسیدم گفت :

چون صفحات مجله خیلی آموزنده و معلوماتی است هر هفته منتظر می مانم تا هر چه زود تر مجله به دستم برسد تا از صفحات مفید آن استفاده نمایم .

ماهم از نظریات نیکتان نسبت به مجله تشکر می نمایم .

صبح الدین میخواهد داکتر شود



صبح الدین نثار

صبح الدین نثار از جمله شاگردان با استعدادیست که از صنف اول الی ششم اول نمره بوده و میخواهد اول نمرگی را تا ختم دوره مکتب حفظ نماید .

صبح الدین به مضامین سائنس و اجتماعیات علاقه داشته و آرزو دارد بعد از ختم دوره مکتب به فاکولته طب شامل گردد . و از رشته های طب جراحی را می پسندد . اوقات بیکاری خود را به حفظ اشعار می پردازد که این خود علاقه او را به شعر نشان میدهد . صبح الدین میگوید : حاضریم با هر کسی که بخواهد مسابقه مشاعره بدهم . به موسیقی مخصوصا به آکور دیون و آرمونی علاقه داشته و به این دو آله دسترس دارد .

محمد عارف می‌خواهد معلم شود

از روی پرسیدم :

بعد از تعقیب درس چه مصروفیت دارید ؟

گفت: اجرای وظایف خانگی و بعداً کمک به امور منزل بسا فایده‌مند است. من در روز تعطیل می‌دهم ، چون به مطالعه علاقه دارم برای معلومات بیشتر از کتب علمی و اخلاقی استفاده می‌نمایم . بسا زی‌بنگ پانک که خیلی مورد علاقه ام است برای رفع خستگی به بازی مذکور می‌پردازم .

عارف به اجتماعات علاقه داشته و فکر دارد در آینده فاکولته ادبیات را تعقیب نماید و معلم اجتماعات شود .

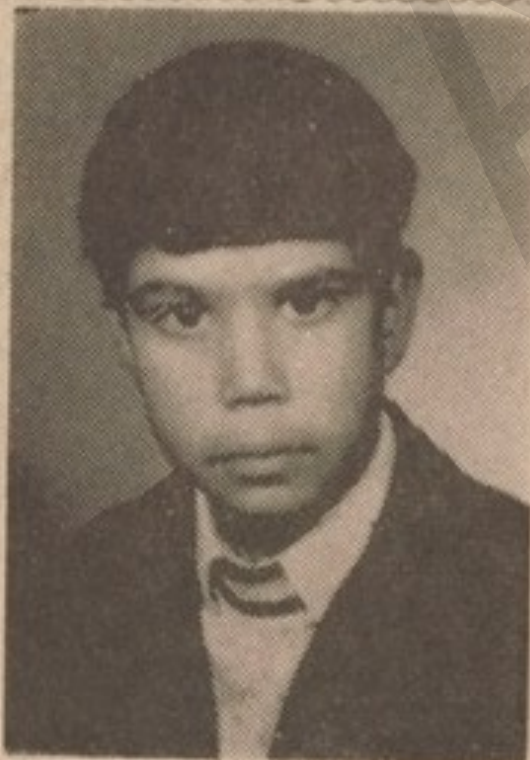
نظرس را در مورد مجله می‌گوید: مجله دکمکیانو انیس را همیشه مطالعه می‌کنم و از مضامین مفید آن استفاده می‌نمایم . عارف که عینک به چشم داشت علت پوشیدن عینک را پرسیدم گفت :

چون هوای هرات گرد و خاک زیاد دارد برای محافظت چشم هایم از عینک استفاده می‌نمایم .



محمد عارف

به سلسله معرفی شاگردان ممتاز یکی از متعلمین مکتب ابتدائیه جبلی هرات را به شما معرفی می‌نمایم : محمد عارف از شاگردان بالاستعداد است که از صنف اول الی صنف شش اول نمره بوده که علت این موفقیت خود را پابندی به دروس و پشت کار میداند .



شاه ولی همکار دائمی بجراه

شاه ولی مایل احمدی از جمله همکاران دائمی مجله دکمکیانو انیس بوده و همکاری خود را با ارسال مطالب مفید اخلاقی ، علمی و اجتماعی شروع نمود . وی سه سال است مقام اول نمرگی در بین سائر همصنفانش حفظ نموده است .

شاه ولی به تمام مضامین مکتب علاقه دارد و به مطالعه خیلی علاقه داشته رخصتی های زمستان را به مطالعه کتب مفید اجتماعی و اخلاقی سپری مینماید .

شاه ولی مایل احمدی

تورپيكي او كارغانان

يولسمه برخه

خوږو دوستانو! که چيري ستاسي په يادوي ددغي خوندي کيسې په لسمه برخه کې تاسي و لوستل چه کاغيانو دياشار پواسطه دده کورته راوستل شوي د تورپيکي سره يې د نژدي و ليدل ، کاغيانو تور پيکي ته د ټولو کارغانو او کاغيانو سلا موندل و پراندي کړه او ضمنا يې خواهش خني وکړ چه ددوي کره ولاړه شي او هلته ټول کارغان د نژدي څخه وويني . تور پيکي وروسته تر زيات فکر کولو ددوي خواهش ومانه او قصد يې وکړ چه دخو ورځو دپاره هلته لاړه شي . لاکن موضوع داده چه تورپيکي څنگه کولي شي چه د کاغيانو سره روانه شي د کاغيانو انا هغه ته وويل چه ته بايد يو جال جوړ کړي او د جال په منځ کې کبسي کبيني ، کاغيانو به تاخيل بنسار او کلي ته دخان سره بوزي . دادی اوس به د کيسې يولسمه برخه را وپل شي .

دياشار پکورکي د جال داوبدلو کار په پيړه روان وو . دياشار به هره ورځ ددوي څخه تارونه جوړول . تورپيکي به دده سره مرسته کول . وروسته به يې جوړ کړي تارونه دياشار دکور په يوه کوبڼه کوټه کېني ساتل . د کاغيانو انا به کله کله دده سره راتله هغه به ددوي څخه جوړ شوي تارونه هغې ته بېکاره کول ، د کاغيانو انا به خنده او ويل به يې :

شاپاس کوچنيانو! د پريښه کارونه کوي لاکن دومره و پوهيږي چه تاسي په پټه خپل کارونه سرته رسوي . که چيري نور خلک پوه شي ، بيا تکليف درکوي ، سترگي او غوږونه مو بايد خلاص وي ، تور پيکي او دياشار به هغه ته ويل ، ته بېغمه اوسه . که څه هم زمونږ دواړو سن کمدي لاکن عقل او هوشيارۍ مو زياته ده ، پدي خو پوهيږي چه يو څوک بايد خپل پټ کارونه څرگند کړي ، البته ځيني کارونه بايد په بېکاره ډول سرته ورسوي . د کاغيانو انا خپله مشو که په خاوره کېني وهله او دارنگه يې ويل : تاسي دواړه پرما گران ياست داڅکه چه د پير ميربانه ، خوا خوچي او زحمت کېنه کوچنيان ياست ، لاکن لازمه ده چه نور هم په زياتو شيانو و پوهيږي او د فکر څخه کار واخلي .

کله کله به دده شوي کارغه دوي خوښدي راتلي ، هلته به کېنيستلي ، مجلس به يې ورسره کاوه او دخپل بنسار او کلي په باب به يې هغوي ته معلومات ورکاوه او زياتره او قات به يې د دښت غره ، فضا ، ونو ، بار ، وريځو او صحرا په باره کېني خوندي خبري کولي ، تورپيکي او دياشار به لذت خني وړي . اوس نو دوي دواړه تقريبا

دکميانو انيس

دياشار ددوي وخصتي راغله ، هغه اوس بېکاره وو ، کله کله به يې په کورکي ليک او لوست کاوه . مور به يې هره ورځ دخلکو د جامود پريمنځلو دپاره د کاوندپانو کورونه تلله او دياشار به يوازي پکورکي پاتيد . اوس نونست پخوانه ديري کاغيانو او کار دغان د تورپيکي او دياشار کورته راتلي . د تور پيکي مسري به هميش د آسمان لورته په څيرڅير کتل او د کارغانو د زياتوب څخه به يې ويره او وهم احسا ساوه . لاکن تورپيکي به هيڅ نه ويل ، ميره به يې ديره ناآرامه وه او کله کله به يې دخان سره ويل : داسي معلومېږي چه تورپيکي د کارغانو سره کوم مناسبات لري لاکن د تور پيکي د آرامي او سنگيني وضعي څخه هيڅکله هغې داسي نشوای پېژندلې .

گرانو کوچنيا نو! د کاغيانو انا تور پيکي ته وويل چه مونږ تلدي ته حاضر يو چه دښو او اخلاقي خلکو سره مرسته وکړو ، ځکه نو مونږ وړي راوړو ، تاسي تارونه جوړ او جال خني تيار کړي ، پدي وخت کېني د کاغيانو انا د بام شاو خوانه وکتل او بياني وويل وروسته تردې مونږ سره ورځ وړي راوړو او د بام په يوه کوبڼه ځای کېني يې ايردو ، بيا نو هغه اخلي او جبال خني جوړ کړي . کاغيانو وروسته تر مجلس د تورپيکي او دياشار څخه اجازه وغوښتله او ولاړي . پدي وخت کېني تورپيکي مخ دياشار ته وراوړه او وي ويل : زه هيڅ نه پيو ميرم چه جال څنگه جوړيږي؟ يا شار ورته وويل زه پوهيږم ، ستاسره مرسته کوم ځکه چه ما دخپل ترور څخه زده کړي دي .

دشمنانو نورو کارغانو او کاغیانو سره آشنایی پیدا کړی وه ، د کاغیانو انا به
همیش دوی ته ویل ، چه د کارغانو په ښار کې تقریباً تریو ملیون زیاتسې
کاغیانې او کارغان ژوند کوی . دغسې موضوع به تور پیکې او یاشار دیر
خوشحالوله ، هغوی به ویل ، په یوه ښار کې یو ملیون کاغیانې ژوند کوی او
هیڅکله په خپل منځ کې ښې جنګ او دعونه کوی . داخو مره ښه کار دی .

یوه ورځ تور پیکې او یاشار د جال د پاره تارونه جوړول . تور پیکې سر
پورته کړ ، نابیره متوجه شوه چه یاشار پته خوله او بی حرکت ولاړ دی
او هغې ته په څیر خیر کوری ، تور پیکې پوښتنه وکړه ، چه یا ښاره څله داسې
رانه کوری او څه پېښه ده ؟ یاشار خواب وکړ ، دیوی موضوع په باب می فکر
کاوه ، هغې وویل : څنگه فکر ؟ یاشار دازنگه ورته وویل : فکر می کاوه که
چیری ته د دغه څایه څخه د کارغانو ښار ته لاره شیزه به دیوازیتوب څخه
مړشم . تور پیکې خواب ورکړ . پرون ما هم د دغې موضوع په باره کې سوچ
وهلی دی . معقوله به داوی چه دواړه یوځای د کارغانو ښار ته سفر وکړو ؛
څکه چه په یوازی ډول سفر کول چندان لږت نلری ، یاشار وویل ، ستا خوښه
ده چه زه هم د سره ولاړ شم ؟ هغې وویل د زړه له کومی دا آرزو لرم چه دواړه
یوځای هلته ولاړ شو . سبابه د کارغانو انا ته دغه موضوع وواپسو ،
وگورو چه هغه څه وایی .

یاشار زیاته کړه چه زه به خپله هغې سره خبری کوم .
په سبا سهار کله چه د کاغیانو انا واخله یاشار ورته وویل ، چه زه هم
غواړم د تور پیکې سره یوځای هلته ورسو ، د کاغیانو انا څرگنده کړه ، چه
ولرته ، ته هم کولی شی چه هلته واشی ، لکن د مور پسر حال دی زړه
نه سوځی هغه خو ستا سره زیاته مینه لری او زیات ورته گران یی که یی چیری
یوازی پریردی او خنی و تښتی ، آیا پدکار نه دی ؟

یاشار ورته وویل ، ما پدی باره کې فکر کړی دی ، دخپل تګ څخه یوه
ورځ مخکې هغې ته حال وایم او اجازه خنی اخلم ، د کاغیانو انا وویل : که یی
چیری هغه ومنی ، پدکار نه دی بیا به نو ته هم زموږ ښار ته لاړشی ، پدی وخت
کې تور پیکې او یاشار پر شوق راغله او په زیاته بیړه او تلوار یی د وړیو
څخه د تارونو په جوړولو کار شروع کړ .

تور پیکې او یاشار به سره ورځ یوځای وه میری یی هغې ته هیڅ نه ویل
حقیقت دا دی چه هغې بدخنی رانله ، څکه نو خوشحاله وه چه همیش خنی
لیری وی ، لکن د تور پیکې میره همیش د کارغانو تګ او راتګ څخه وارخطاوه
هغه بیریده چه آخر کومه بلا پروانه چوی .

د تور پیکې پلار هم دیر نا آرامه وو ، خصوصاً یوه ورځ چه یی ولیدل دحوض
کبان یی ټول وېرل شوی دی . څکه نو د تور پیکې پلار او میری هر چیری چه
به یی کارغان ولیدل ، کرکه یی خنی کوله او پدی ورته ویل .

یوه ورځ د تور پیکې پلار کشمش
زانپولی وه چه هغې میره سرکه خنی
جوړه کړی ، څکه نو منگیان یی خنی
ډک کړه او پر بام یی لمر ته کیښودل .
هغې چه پر بام باندي د منگیانو د پاره څای
سماوه ، نابیره متوجه شول چه هلته
زیاتې وړې پرتی دی وروسته یی وړی
واخستلی ، راکښته شوله او تور پیکې
پلار ته یی وویل ، وگوره او سر هم خلک
زموږ د آزار او تکلیف څخه لاس زه
اخلی ، زه نه پوهیږم چه دغه وړی
چارا ټولی کړی دی او د بام د وړیو په
منځ کې یی ایښی دی .

د تور پیکې پلار وویل ، د دغه راز
کارغانو مخنیوی باید وکړو ، هغې زیاته
کړه ، سر د سبا څخه زه شخصاً دغه
راز کارونو ته متوجه کیږم .

په سبا سهار کله چه تور پیکې
د یاشار کره ولاړه . ټوله کیسه یی هغه ته
بیان کړه ، یاشار وخنډل او وی وویل : مور
باید هغه وړی د هغه څای څخه غلا کړو
دا څکه چه پدی ترتیب مو کارونه دخو
ورځو د پاره څنډیږی تور پیکې د کور
څخه وړی غلا کړی ، د یاشار کره یی
راوړی او په یوه گوبه څای کېښی یی
پتی وساتلی . کله چه یاشار وړی
ولیدل پوه شو چه په کافی اندازه وړی
لری څکه نو کارغانو ته یی وویل ، چه
نوری وړی مه راوړی .

په سبا سهار چه د تور پیکې میره
متوجه شول چه وړی ښسته ، څکه نو
ویره او وهم یی نسبت پخوا ته ډیر
زیات شو . پاتی لری .

كاكا

نصرو

نوشته: مریم محبوب

درکوجه ای ما آدمی بود قد کوتاه و چاق . تنه اش بزرگ بود و پاهایش لاغر تر از تنه اش معلوم میشد . گردنش میان دوشانه اش فرو رفته بود . کله یی بزرگ داشت ، موهایش زولیده و حلقه حلقه به مثل گوسفندی کله ای بزرگش را پر کرده بود . گوشه هایش به مثل دو حلقه یی بزرگ بدو طرف کله اش آویزان شده بود . چشمان تنگ تنگ داشت ، بینی او بزرگتر از حد معمولی بود لبها یش گوشت آلود و بد شکل دهن بزرگش را می بست . او را (کاکانصرو) صدا میزدند . همیشه بگو چه یسی ما میبود .

صبح زود وقتی لرزان لرزان ازخنک دستانش رابه هم می سائید و دا خل کوجه میشد به جای که نور آفتاب بود دو زانومی نشست ، سرش رامیان زانویش پنهان می کرد . دستانش رامیان خلطه های چیب کرتی اش فرو میبرد تا گرم شود . او تاچاشت همان طور به يك شكل قرار میداشت . پشت بدیوار و روبه آفتاب .

بچه های کوجه همیشه او را آزار میدادند بسویش سنگ می انداختند گپ های بد بدو خراب برایش می گفتند . بعضی اوقات همه بچه های کوجه باهم یکجا شده دورش حلقه میزدند . اولاً خنده های طو لانی و بلند سر میدادند ، بعد بروی زمین چار زانو نشسته بسویش خیره می شد ند . انتظار می کشیدند تا (کاکانصرو) چیزی برایشان بگو ید . اما (کاکانصرو) هیچ چیز نمیگفت . به يك حالت می بود اصلاً سرش را از بالای زانوانش بلند نمی کرد .

بچه ها رقرق درحالیکه قیافه های شان حالت تسخر آمیز و خنده آلود میداشت بسوی (کاکانصرو) می نگریستند . بعد و قتی می دیدند ، «کاکانصرو» اصلاً حرف نمی زد و چپ و خاموش به جایش نشسته است ، غلغله کنان و خنده زنان از جای شان بلند میشدند و صدا میزدند :
- کاکا نصروی دیوانه ... کاکا نصروی دیوانه . سرتوت بی دانه بعد دور میرفتند . سنگ های کوچک را از روی کوجه جمع می کردند ، چیب های شانرا از سنگ پرمی نمودند . بعد غلغله کنان بسوی (کاکانصرو) می آمدند سنگها را يك يك بسوی کاکانصرو می انداختند و می گفتند .

- کاکانصروی دیوانه ... سرتوت بی دانه ...

- دیوانه جان دیوانه ... کاکا نصروی دیوانه ...

(کاکا نصرو) بازهم حالت عادی و بی تفاوتش را از دست نمیداد ، خون سردانه لعظه به لعظه سرش را بالا می کرد و باچشمان کوچک کوچک هرکدام آن هارا می دید . فقط بعضی اوقات تکی بز میسن می انداخت و

بس .

بچه ها وقتی از بازی و آزار دادن کاکانصرو خسته می شدند ، هرکدام خاك آلود و گرد آلود بسوی خانه های شان می رفتند .

(کاکانصرو) هم تاچاشت سرچایش همانطور دوزانو می نشست و اصلاً حرکتی نمی کرد وقتی آفتاب به وسط آسمان قرار می گرفت او هم ازجایش راست بلند می شد ، دستش را به پشتش می کشید تا خاك هایش را تکان داده باشد . بعد لم لم از کنار دیوار های منازل کوجه راطی می کرد و میرفت معلوم نبود که کجا میرفت . فقط هر صبح می آمد و بعد از چاشت دو باره ناپدید می شد .

بعضی از روز ها که (کاکانصرو) نمی آمد بچه های کوچکی همه ایشان یکجا جمع میشدند ، یکی از آن ها که بزرگتر از همه می بود ، خود را (کاکانصرو) می ساخت . گرتی بزرگ به تنش می کرد ، دوزانو پشت به دیوار می نشست ، سرش را بالای زانوانش قرار میداد دیگران می آمدند ، دورش حلقه میزدند ، بسویش سنگ می انداختند و می گفتند :

- کاکا نصروی دیوانه ... کاکا نصروی دیوانه ... سرتوت بی دانه بعد می دویند ، تا (کاکانصرو) تعقیب شان نکند .

هلپله کنان و غلغله کنان این طرف و آن طرف خیز و جست می زدند صدای شان همه کوجه را پرمی کرد کوجه پراز خاك و گرد فضا را تیره می ساخت .

من هم در این کوجه بودم ، خانه مادر شروع کوجه واقع شده بود . من وقتی صدای بچه های کوجه را

می‌شنیدم از لای ارسی کهنه و شکسته بی مان سرم را بیرون میکشیدم تا باینم چه گپ است. بچه ها و قتی چشم شان به من می افتاد کله های شانرا بلند می‌کردند و می گفتند:

- بیا پایین ... بیا پایین بیا که کاکانصرو ... آمده .. بیا بیا یکرور وقتی به مثل روز های دیگر مشغول درس خواندن بودم ناگهان صدای فریاد بچه های کوچکی ما بلند شد. در بین این صدا ها صدای گریه هم بود. دوسه نفر نیز گریه می کرد. کتابم را بستم ، سرم را ازارسی بیرون کشیدم . پایین را دیدم ، ناگهان چشمم به (کاکانصرو) افتاد. سرش خون آلود بود.

بن مرتبه پشکی نیز همراه داشت پشک پشت هم میومیو میکرد و داد می‌کشید. (کاکانصرو) سرش خون آلود در میان بچه ها ایستاده بود. پسر همسایه ای ما گریه می‌کرد. دستش بدست پولیس بود.

به عجله خود را بکوچه رساندم، از میان بچه ها گذشتم . دیدم (کاکانصرو) با یک دستش پشک را محکم گرفته و با دست دیگرش خون های سرش را پاک می‌کند.

دهنش پر از خون بود. صورتش سرخ میزد چشمانش در عقب خون های تیره پنهان شده بود. دلم برایش سوخت ، نزدیک رفتم، دیدم باز هم به مثل سابق خاموش است. ز مانی به من میدید و گاهی هم به پشکش لبان برخونش را می لیسید. دور دهنش سرخ میزد . در همین حال صدای گریه ای از عقب سرم شنیدم وقتی رویم را برگزاندم ، دیدم احمد پسر همسایه ای ما گریه میکند . پولیس می خواست او را ببرد . اما احمد

نمی‌رفت . صورتش پراز اشک شده بود.

در میان گریه اش میگفت :

- سرمامور صاحب ... من این کار را نکرده ام به خدامن سر (کاکانصرو) رانه شکستاندم .
باز میگفت :

- من دیگر شوخی نمیکنم .. به خدامن سنگ نزنه ام . به شما قسم میخورم . پولیس دست احمد را محکم گرفته و میگفت .

- هیچ امکان ندارد. تو باید مجازات شوی .. تو کاکانصرو بیگناه راهراه سنگ ز دی . سرش را شکستاندی احمد سخت ترسیده بود. پولیس او را برد. (کاکانصرو) هم با پشکش از میان جمعیت راهش را باز کرد و رفت. سرش هما نظور پر خون بود.



ایمل سلیم طفلیکه به مطالعه علاقه دارد



این ها که بودند ؟
جان بوکان .

دوستان عزیز ! جان بوکان یکی از بزرگترین نویسندگان قرن بیستم ، انگلستان به شمار میرود . وی علاوه بر داستان نویسی ، روزنامه نگار ، بیوگرافی نویسنده ، تاریخ نویس و یک سیاستمدار قوی وقت خود بود .

جان بوکان در سال ۱۸۷۵ میلادی تولد شده و در دوران

جنگ جهانی اول نماینده انگلستان در فرانسه بود و در سال ۱۹۲۷ میلادی به نمایندگی مجلس پارلمان انتخاب شد و در سال ۱۹۳۵ میلادی از طرف انگلستان در کانادا به صفت آمر کلی مقرر شده اند .

از کار های مهم جان بوکان تالیف تاریخ جنگ اول جهان در ۲۴ جلد می باشد جان بوکان در حین جنگ جهانی اول یعنی سال ۱۹۴۰ میلادی

چشم از جهان پوشیده است .
(فرستنده - شکست - ازلیسه آریانا)

چارلز دیکنز .

دوستان عزیز ! چارلز دیکنز یکی از نویسندگان مشهور انگلستان بود . وی در یک خانواده فقیر چشم به جهان گشود . وضع پدرش بسیار خراب بود . همین علت بود که دیکنز نتوانست تحصیل کند .

همین سبب بود که بکار کردن شروع کرد دیکنز رنج های زندگی خود را به عالی ترین شکل در کتابی بنام «آلیور توئیست» به رشته تحریر در آورده است . دیکنز در سال ۱۸۳۲ میلادی نخستین اثر خود را چاپ کرد و در پایان عمر به شهرت و افتخار بزرگی رسید . وی قهرمانان داستان ها یش را از میان مردم پائین اجتماع انتخاب میکرد . این کتاب ها

از جمله آثار اوست : اولیور توئیست ، داستان دو شهر ، آرزو های بزرگ .
این چیز ها کی اختراع شده اند ؟

اجاق برقی مقناطیسی .

دوستان عزیز ! درین اواخر برای اولین بار کمپنی نشنل جان این یک اجاق برقی مقناطیسی را به بازار عرضه کرد . در گذشته ظرف توسط حرارت گاز یا برق بصورت غیر

مستقیم گرم می شد . در حالیکه با این اجاق برقی ظرف ها بصورت مستقیم حرارت میکرد .

این اجاق برقی از لحاظ اطمینان از اجاق گاز و برقی برتری دارد ، زیرا یک اجاق برقی یا گازی که در هوای آزاد میسوزد خطر انفجار را دارد و از طرف دیگر در یک اجاق گازی برقی پنجاه فیصد حرارت ضایع میشود در حالیکه به این شکل نوی

دکمکیانو انیس



دخت گلاب که چراغ کاغذی رادر
پشت سر خود پنهان کرده بود باخنده
گفت که مادر جان اینجا ست آتش
دربین کاغذ بگیر .

پیرزن چراغ کاغذی را گرفت و
گفت که درست است مگر کجاست
شمال دربین کاغذ گل مهتاب که پکه
را قات کرده در دست خود گرفته بود
آزباز کرد و در دست خشوی خود
داد و گفت بگیر مادر با ینهم می
توانی شمال را پیش خود بخواهی
خشو از پوره شدن شرایط خود
خوش شد و با صدای مملو از مهربانی

گفت که دختر های عزیزم نزدیک من
بیانید که روی های شمارا بوسه کنم
پس از آن ایندو زن جای گرمی دم
کردند و در حالیکه خشوی شان چراغ
را بالای سرش بند کرده و با پکه
خود رایکه میزد بجای نو شییدن
مشغول شد و بغوشی و خرمی هردو
زن با شوهر و خشوی شان بگزار
زندگی مشغول شدند .

((پایان))

خلاصه دخترک و هردو زن بر راه افتادند و بغانه دخترک رفتند دخترک
این زنها را بمادر خود معرفی کرد و بعد از آن چای گرم برای آنها تیار
کرد و آورد . وقتی چای را نوشیدند هردو گفتند که از چای بسیار گرم
شما تشکر حال خواهش ما این است که برای ما بگو که ماجواب خشوی خود
را چه بگویم و باز هردو زن به گریه شروع کردند .
دخترک گفت : گریه نکنید از گریه چیزی ساخته نمی شود . او بغانه دیگر
رفت و پس از چند دقیقه یک چراغ کاغذی را بدست گرفته آمد که دربین
آن یک شمع کلان روشن بود .

در همین وقت دخترک گفت که خانم محترم شما آتش دربین کاغذ گفته
بودید . اینه این آتش دربین کاغذ درخت گلاب بادیدن چراغ کاغذی به
اندازه خو شعال شد و از دست دخترک گرفته بسیار تشکر کرد . گل
مهتاب که حال را چنین دید با تاسر گفت : از من کجاست ؟ ((شمال در بین
کاغذ))

دخترک باز خنده کرده بغانه دیگر رفت و اینبار یک پکه کاغذی بدست
آمد و آنرا برای گل مهتاب داد و گفت : اینهم شمال دربین کاغذ و شما میتوانید
باشور دادن آن شمال را پیش خود بیاورید .

خلاصه هردو زن با خوشی فراوان از منزل دخترک خارج شده روانه خانه
شوهر شدند . پیرزن از دیدن عرو سبهای خود متعجب شد و حیران ماند
که آنها چطور بغانه آمدند . زیرا او فکر میکرد که عرو سبهایش شرط
اورا پوره کرده نمی توانست بهر ترتیب عرو سبهای پیرزن داخل
خانه شدند و خشوی شان با دیدن آنها با صدای بلند گفت : آمدید؟
چطور شد که بدون پوره کردن شرطها و با دست خالی شمارا می بینم ؟

سدر بالای یک تپه سبز دوخانه کوچکی کنار هم دیده می شد یکی از این خانه ها از چوب و دیگری از آهن ساخته شده بود ۰۰۰ خانه آهنی از روباه بود و در خانه چوبی خرگوش فستکی زندگی میکرد. روزی روباه با پیشتر به خرگوش گفت: چه خانه خراب و بی ارزشی ۰۰۰ یک خانه چوبی. اگر مانند من یک خانه آهنی می داشتی، تا آخر عمر از تشویش شگستن و ریختن فارغ می بودی. روزی یکی بی دیگری میگفتند روزهای زمستان، بهار ۰۰۰ بالاخره روزهای داغ تابستان فرا رسیده و خانه روباه که از آهن ساخته شده بود بقدری گرم آمد که روباه دیگر مقاومت کرده نتوانست و نزد همسایه اش خرگوش آمد و با حيله و نیرنگ گفت: سلام دوست عزیز ۰۰۰ چون اتاق من گرم است و نمیشود آنجا زندگی کرد بنام آمده ام تا در نزدیک خانه تو که همسایه و درضمن نزدیکتر بن دوست من هستی زندگی کنم. خرگوش که چندان دل خوشی از ان حیوان نداشت با خشنوت گفت: نه روباه، من هرگز بتر این اجازه را نمیدهم ۰۰۰ آخر چرا مرا مسخره نموده بودی از روباه که بیاد سخنان زشت خود افتیده بود باغذر و زاری گفت: اوه همسایه عزیز سخن من جدی نبود آخر بایه بدانی که دو ستان اکسرا با هم شوخی مینمایند، خرگوش اینبار سکوت نمود و به علامت سر به روباه فهماند که میتواند در اطراف اتاقش زندگی کند. فردای آن روز روباه بار دیگر نزد خرگوش آمد و با چالاکی گفت: دوست عزیز میخواهم بالای پله های زینت خانه ات بود و باش اختیار کنم اجازه میدهی آخر خرگوش بسا بیخوشی گفت: نه آخر تو مرا توهین و تمسخر نموده ای همین

قدر مراعت که برایت نموده ام کافی است اما روباه غرور خواست و خرگوش هم سخرش را قبول نمود و برایش اجازه داد که روی پله های زینت خانه وی اقامت اختیار کند خواهش های روباه حيله گر با بانی نداشت. صبح روز سوم باز خودش را نزد خرگوش رسانیده سلام کرد و گفت: دوست میربان مگر چه عیب دارد که من و تو در یک خانه یعنی در خانه تو منم مطلقا زندگی کنیم. خرگوش فریاد زد نه روباه مگر آن روزی را که بمن توهین نموده بودی از یاد برده ای؟ روباه باز هم شروع کرد به چرب زبانی و بر حرفی ۰۰۰ بالاخره بالای خرگوش قبولاند که با او بجای در خانه چوبی اش زندگی کند. آن روز روباه بالای دراز چوکی نشست و خرگوش بالای الماری:

روز چهارم روباه روبه خرگوش نموده و گفت: چون همراهم روستا خوبی کرده ای بسیار آرزو دارم که در بالای الماری بجای با او و در کنار تو زندگی کنم و این از انتهای صمیمیت من است خواهش میکنم قبول کنی! خرگوش با لحن جدی نری جواب داد: منا سفاهه تو لیالت اینرا نداری که در بالای الماری با من زندگی کنی دانستی ۰۰۰ آخر فرا موشت شد که مرا مسخره نموده بودی ۰۰۰؟! اولی روباه زوتنگ بانسیرین زبانی ها این خوا هش را هم بالای خرگوش تحمیل نمود و بد بتر تیب روباه محیل، اوا نست با او در یک خانه و در بالای یک الماری زندگی کند.

روز بعد رو باه سر سازگاری را با خرگوش گرفت و او را از خانه اش بیرون کرد و بعد رخت و نخته سنگ بزرگی را پیدا نموده و با هزاران مشقت آنرا بر بالای الماری بالا کرد. و خرگوش که اکنون تازه مغفقت چرب زبانی ها و نیرنگ های روباه شده بود در حالیکه از فرط غلبه دندانهایش را می جوید با گریه و آه و ناله براه افتاد، بیسیم گریه مینمود و وانگه پایش را با پنجه اش هایش پاک می کرد در شوق دوستگ کلان از مغفایش رد میشدند. سگها وقتی دیدند خرگوش گریه میکند آمدند و پرسیدند که چرا گریه میکنی و خرگوش گفت:

چطور گریه نکنم، من در بالای تپه یک خانه چوبی داشتم و همسایه ام روباه خانه آهنی وقتی تابستان آمد و روزها گرم شد، روباه بسوی من آمد و از من خواست که او را در خانه خود دهم ولی اکنون او مرا از خانه خود بیرون کرده است سگها گفتند: اینک چندان مهم نیست ما بیرون و بیرون اش می کنیم. خرگوش گفت: نه اینک در آنکند او خیلی هاجلاک است می ترسم

از منابع المانی

ترجمه: برومند

خرگوش و روباه

انسان و استفاده از آبها

ماهی گیری در بحر الکا هیل
شمالی :

همه ساله میلو تنها ماهی بنام
(سالمان) در آبها نیکه به امتداد
غربی ایالات متحده امریکا تا شمال
الاسکا هو قعییت دارد تو سط ماهی
گیران بدست می آید تقریبا همه این
مقدار ماهی (سالمان) قسمی بدست
می آید که دهنه در یا های را که به
بحر می ریزند توسط جالبهای ماهی
گیری می بندند و آنرا بدست مسی
آورند ماهی سالمان بیشتر زند می
خود را در بحر می گذرانند و هو قعییکه
میخواهد تخم گذا ری نماید یعنی در
آخرین و قت زندگی خویش زیسرا
با گذاشتن تخم ماهی سالمان می میرد
ازینرو میخواهد خود را دوباره به
آبهای شیرین یعنی دریا هارسائیده
ودر آنجا به تخم گذا شتن بپر دا زد
درین فرصت ماهی گیران توسط جال

های بزرگی که در دهنه در یا هاپین نموده اند همه ماهیان را قبل از
آنکه به آبهای شیرین برسند و جان بسپا رند بدست آورده و به کشتی
های خویش می انداز ند .

(سالمان) یکی از خو بتر یسن و پر ارزش ترین و شیر ینترین نوع
ماهی بشمار میرود و یگانه محل تکثر و زندگی آنها سواحل غربی
ایالات متحده امریکا مخصوصا الاسکا میا شد .
با وجود این هم انواع دیگر ماهی درین جا یافت میشود که آنها توسط
ماهی گیران بدست آمده و بیا زا عرضه میشود .

از امریکای شمالی تا سواحل جاپان و چین و سایر یای یعنی در
بحرالکا هیل در سواحل کشورهای که از آنها نام برده شد
همه از انواع ماهی پر است که هزاران نفر از کشور های متذکره
مشغول ماهی گیری در این جا ها می باشند و یگانه مشغولیت آنها را
همین شکار ماهی تشکیل میدهد .

یک عده ازین مردم با کشتی های بسیار قوی به ماهی گیری میبر داژند
و عده هم با کشتی های باد باندا رو کوچک به این کار اشتغال دا رند
مردمانیکه در قسمت های جنوب شرقی چین و جاپان زند می دا رند گوشت
کافی برای خوردن ندارند ، همچنان این سر زمین امکانات تهیه غذا را
برای این همه مردمانیکه شمار شان به ملیو نها میرسد ندارد . آنها
نمیتوانند زمین های خویش را برای تربیه حیوانات مثل گو سفند و بز و
گاو و غیره اختصاصا ص بدهند یعنی ا ز زمین های خویش چراگاه سازند . زیرا
آنها مجبور اند تا از زمین های خویش برای کشت غله استفاده کنند از ینرو
گوشتی را که لازم دارند از بجز بدست می آورند .
غذا از بحر :

ماهی یکی از غذاهای بسیار قدیم مردم است ، مردم قبل از آنکه
بدانند که چگونه باید زرع کرد و یا حیوانات را اهلی ساخت و از گوشت
آن استفاده کرد به ماهی گیری و شکار می پرداختند امروز ملیونها
انسان در سراسر جهان به ماهی گیری اشتغال دارند .

بقیه در صفحه ۳۵

دکمکانو انیس

آن میتوان تا ۷ فیصد حرارت را جذب کرد ازین اجاق ها میتوان در خانه های عادی ، رستوران ها و طیاره ها استفاده کرد .

مایع برای جلوگیری از زنگ فلزات

دوستان عزیز ! ممکن به شما واضح باشد که راه های مختلفی برای ازبین بردن و یا جلوگیری از زنگ زدن فلزات تاکنون بکار رفته است ولی درین اواخر شعبه

انجنیری انستیتوت گور کپی واقع اتحاد شوروی . موفق شدند که مایعی را برای این کار بوجود آورند . این مایع به جای از بین بردن زنگ جلو آنرا میگیرد مایعی که درین شعبه ساخته شده ،

روی فلز بکار رفته و لحظه بعد ورقه ای نازک بر آن می سازد این ورقه به ظاهر دیده نمیشود ولی در حقیقت جلو زنگ فلزات را میگیرد . تجربه ثابت نموده که این طریقه می تواند بر عمر ایشای فلزی افزوده و آنها را دوام دار بسازد .

کشور نیپال در کجا واقع شده است ؟

دوستان عزیز ! کشور نیپال با وادی های سرسبز و شاداب در دامنه سلسله کوه های همالیا طوری قرار گرفته که از طرف شمال با جمهوری مردم چین از شرق با بنگله دیش و در جنوب و غرب با کشور پهنای هندوستان محاط است .

مساحت این مملکت به پنجاه و چار هزار و سه صد و شصت و دو مربع میل رسد و نفوس آن یازده ملیون و چار صد و هفتاد هزار نفر جمعیت تشکیل میدهد .

نیپال جنگلات بسیار داشته صادرات آنرا برنج ، گوساله چرم ، گندم و ادویه تشکیل میدهد و بیشتر از نود فیصد اموال صادراتی را به کشور هندوستان صادر میکند .

اگر به تاریخ نیپال نظر اندازیم این کشور سابق به قلمرو هایی کوچکی تقسیم شده بود که از ساکنینی یکی ازین قلمرو ها بنام کرهاسس به قدرت عمومی آمد و این واقعه در سال ۱۷۶۹ میلادی

بوقوع پیوست . بالاخره **تریپو پانا پیر بکرام به قدرت** رسید و یک حکومت عمومی را در ۱۸ فبروری سال ۱۹۵۱ میلادی به میان آورد .

در زمان سلطنت پسرش مهندا از پدر بیرندرا شاه موجود در ۱۶ دسامبر سال ۱۹۶۲ میلادی قانون اساسی جدیدی تدوین یافت . این قانون یک شورای انتخابی را پیشنهاد میکند .

خلص اینکه در نیپال بیشتر از دو هزار و چار صد مکتب و مؤسسات تعلیمی وجود دارد این کشور عضو موسسه ملل متحد نیز است .

•••

اومیاک چیست؟

دوستان عزیز ! اومیاک

یک نوع کشتی پهن است که اسکیموها برای حمل و نقل زن و بچه های شان از آن استفاده میکنند . یک نوع کشتی با ریک هم است که دوسرش تیز می باشد و آنرا تاک میگویند

و اسکیموها از آن برای شکار استفاده میکنند و فقط یک نفر میتواند سوار آن کشتی شود . اسکیموها شکار چیان ماهری هستند و چون نمی توانند زراعت کنند ، مجبور اند حیواناتی مانند خوک آبی ،

خرس های قطبی ، و گوزن وحشی را شکار کنند و از گوشت و پوست آنها استفاده نمایند . زنان اسکیموها خیاطی را به خوبی میدانند و اینها میتوانند که از پوست حیوانات که شکار میکنند ، چیزهای را بدوزند که بداخل آن هوا نفوذ نکند .

فرستنده نا هید «ن»

انسان های مصنوعی چیست ؟
دوستان عزیز ! آنها در اوائل جنگ جهانی دوم یک نوع انسان مصنوعی اختراع کرده بودند که حیوانات اهلی را از شر حیوانات درنده محافظت میکرد خصوصیات این انسان مصنوعی این بود که هر گاه حیوان درنده ای

میخواست به حیوانات اهلی نزدیک شود . آوازه های عجیب و غریب از بدنش خارج میکرد و از دهانش صدا های مانند صدای شیمپور خارج میشد . و به این ترتیب حیوانات درنده را ترسانده و مجبور به فرار میکرد .

بر جسته است گاهی به ارتفاع چند
هزار کیلو متر میرسد که بنام
(پرا ینا نس) یاد میشود .
۳- طبقه کورو نا :

کورونا (تاج) حصه فوقانی آفتاب
است که به شکل هاله دورا دور
آفتاب را فراگرفته است .

در آفتاب گرفتگی کورو مو سفیر
و کورو نا بخوبی دیده میشود -
کورو نا در آفتاب گرفتگی تام به قسم
گاز آتشین نمایان میگردد .
حرکت وضعی آفتاب :

علما عقیده دارند که لکه های
آفتاب که در اثر انفجار هایدرو جن
در سطح آفتاب بوجود می آید همیشه
در یک نقطه قرار ندارد .

هر گاه لکه های بزرگ در ساحة
شرقی آفتاب دیده شود - دو هفته
بعد لکه های مذکور در قسمت غربی
آفتاب بنظر میرسد و بعد از نظر
غایب شده و ده هفته بعد در حصه
شرقی آفتاب دوباره بنظر میرسد
بقیه در صفحه ۱۵

بیا ئید با هم جغرافیة بیاسوزیم

به سیارات نظام شمسی میرسد .
سطح فوتو سفیر دارای (۶۰۰۰۰)
درجه سانتی گرید حرارت میباشند
اگر سطح فوتوسفیر را توسط تلسکوپ
های قوی به بینیم در سطح آن
برآمدگی های موجدار (یعنی گرانیول
ها) بنظر میرسد این برآمدگی ها از
مرکز آفتاب به سطح آن در اثر ازدیاد
حرارت وارد میشود .

۲- طبقه کورو موسفیر :

این طبقه فوتو سفیر را پوشانیده
است - کورو مو سفیر زیادتر از گازات
هایدرو جن تشکیل شده است .
حرارت طبقه کورو مو سفر نسبت
به فوتو سفیر کمتر بوده رنگ شعاع
آن سرخ است بعضی حصه های آن

آفتاب چندین هزار مرتبه از زمین
بزرگتر است .

حرارت سطح آفتاب به (۶۰۰۰) درجه
سانتی گرید میرسد و هر قدر از سطح
آفتاب بطرف مرکز آن پیش میرویم
حرارت به میلیونها درجه بالا میرود .
قسمت داخلی آفتاب به نسبت حرارت
زیاد و درخشان بودن آن قابل تحقیق
نمیباشد - بنابراین علمای نجوم
قسمت خارجی آنرا مورد مطالعه خود
قرار دادند .

کالیله اولین شخصی است که به
مطالعه و تحقیقات فزیک خورشید
پرداخت .

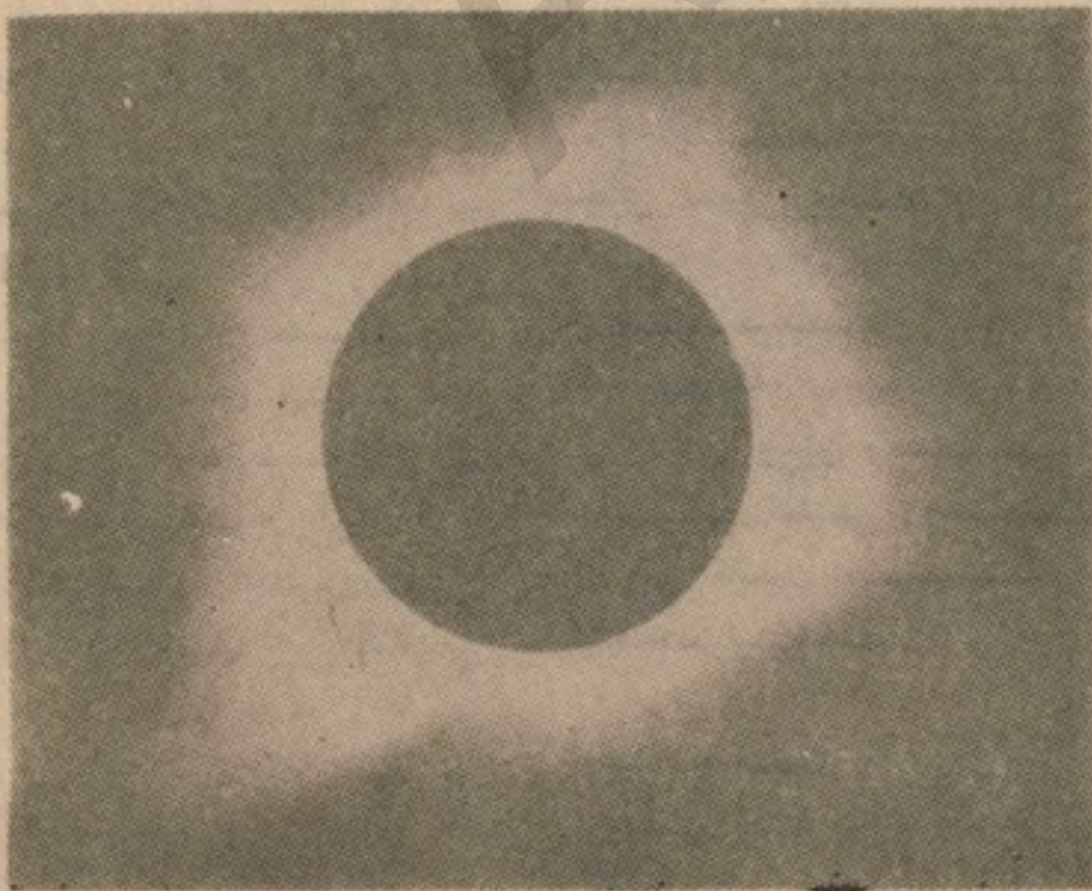
او در سال (۱۶۱۰) اولین تلسکوپ
را تعبیه کرد - بعد به تدریج آلات
دیگری اختراع گردید و روز بروز
به مطالعات خورشید افزود گردید .
قسمت خارجی آفتاب را به سه
حصه تقسیم کرده اند :

۱: فوتو سفیر طبقه سطحی آفتاب
است که کره داخلی را احاطه کرده
است .

لکه هائیکه در سطح آفتاب وجود
دارد بعضی قسمت های فوتو سفیر را
تاریک نشان میدهد .

گاز هائیکه در اطراف فوتو سفیر
قرار دارد بنام اتموسفیر آفتاب یاد
میشود .

فوتو سفیر مولد انرژی حرارت
و شعاع آفتاب بوده نور و حرارت آن



التر تجلا يوسفی
بینوا

قسمت دوم

چونکی برخاسته پرسید دختر ها آیا شما آن معلم را می شناسید شاگردان يك صدا گفتند : «بلی می شناسیم» آن دختر بینوا شما هستید دختریکه کتابچه نداشت ازجا برخاسته گفت معلم صاحب منبم می خواهم مثل شما معلم شوم مریم گفت: دخترجان هرکس کوشش کند بارزوی خود میرسد من با تو کمک میکنم فردا برایت کتابچه می آورم که درس بخوانی و در آینده معلم شوی درین اثنا زنگ ساعت چهارم درسی بصدا در آمد و معلم از صنف خارج شد بعد از آن دختر ها داستان دختر بینوا را یاد داشتند و میدانستند که او کیست .

پایان

شامل کا رشد بدرس دادن متعلمین مشغول شد بعد علاوه بعد از وقت هم معلم خصوصاً چندتا از شاگردان خود بود و ازین راه يك اندازه پول بدست می آورد مریم دیگر بارزوی خود رسیده بود او دختر شاد و خندان او بسیار مهر بان بود و از طرف دیگر مادرش بخانه های مردم کار نمی کرد و دختر زندگی خوش و آرامی داشتند . معلم در اینجا ساکت شد دختر ها همه ازین قصه لذت برده بودند درین اثنا پروین اول نمره صنف گفت : معلم صاحب قصه خلاص شد معلم گفت بلی قصه دختر بینوا خلاص شد اما من از شما یک سوال دارم آیا جواب داده میتوانید پروین گفت بپرید جواب میدهم معلم از

اگر حوصله داشته باشیم همینطور بز ندگی خود ادامه بدهیم یقین دارم روزی خواهد رسید که من کار کنم و جبران زحمت های تو مادر مهر بان و قشنگم را بنمایم . مادر هم بنوبه خود برای اینکه دخترش را تشویق کرده باشد میگفت : مریم جان راست میگوئی ماحتما بارزوی خود میرسیم تو مطمئن باش که من از کار و زحمت خسته نمی شوم بآن عادت کرده ام . مادر مریم که زن با شرف و دانسته بود چندین سال دیگر زحمت و رنج کار های طاقت فرسا را تحمل کرده انتظار می کشید تا دخترش درس های خود را تکمیل نموده شامل کار شود . مریم که دیپلوم صنف دوازده خود را گرفته بود بخانه آمده برای مادر خود مرده داد و با او به مشوره پرداخت که تحصیلات خود را بکدام رشته ادامه بدهد مادرش فکر کرده بدختر خود گفت مریم عزیزم حالا تو دختر جوان و فهمیده استی و نسبت بمن بهتر میدانی که چه باید بکنی هرچه تو خواسته باشی هما نظور بکن من حرف ندارم مریم که از همه جا زراد تر به محط مکتب آشنا بود و از همه بیشتر درس و تحصیل را دوست داشت تصمیم گرفت که در آینده یک معلم خوب باشد و از این راه به خدمت زما در آید که متأسفانه تحصیلات خود را نتواند تکمیل کند .

بقیه صفحه ۱۴

بیان آید با هم جغرافیه

این تغییر موقعیت لکه ها بخوبی حرکت آفتاب را نشان میدهد و آفتاب این حرکت را در (۲۴) روز و ۱۶ دقیقه به دور محور خود انجام میدهد .
سوالات :

- در اینجا برای معلوم کردن معلومات جغرافیائی شما چند سوال طرح کردیم شما میتوانید به این سوالها جواب بگوئید - جوابات تا ترا بما بفرستید - جوابات صحیح به اسم شما در مجله نشر میشود .
- ۱- از چه میدانید که زمین گروی است ؟
 - ۲- اگر زمین حرکت نمیداشت در سطح زمین چه واقع میشد ؟
 - ۳- چرا شب و روز گاهی کوتاه و گاهی دراز میشود ؟
 - ۴- آیا خط استوا و خط سرطان را تعریف کرده میتوانید ؟

شد قادر خواهید شد تا رنگ های مختلف را که البته خفیف یا خیره خواهد بود به بینید. کاکا تخمدیده علاوه کرد هر گاه بخواید بر ای دیدن شکل زمین به فضا مسافرت کنید بلا شك قاره ها را تشخیص می توانید هر گاه شك داشته باشید پیش از پیش به اتلس خود بدقت هر قاره را به بیند.

برادر زاده ها که با دقت تمام گوش میدادند کاکا اضافه کرد: هر گاه ده هزار کیلومتر از زمین فاصله داشته باشیم بسیار دلچسپ می شود زیرا به آسانی هر قسمت کره زمین را دیده می توانیم گر چه زمین از فضا مانند يك توپ معلوم میشود مگر تمام قسمت های آن عین چیز نمی باشد چه قسمتی از آن خشکه و حصه ای آب بعضی حصه ها گرم و بعضی قسمت ها سرد یا خنک می باشد.

پروانه خواش کرد تا درین باره قدری توضیحات بیشتر بدید کاکا گفت گرم ترین حصه زمین نزدیک خط استوا می باشد جاییکه آفتاب مستقیما و بسیار زیاد می تابد.

سرد ترین منطقه زمین سرد و قطب می باشد که تماما از برف و یخ پوشیده است. علت دیگر نیز موجود است که چرا بعضی جاها نسبت بدیگر گرمتر است،

بقیه در صفحه ۲۸

دکمکیانو نیس

جای ما

در جهان

از يك ارتفاع چار صد میل قسمت های زیاد اروپا را نیز تشخیص خواهید نمود و کنار دنیا (کره زمین) مثل يك منحنی کلان روی افق مشاهده خواهد شد.

بهرام سوال کرد: تا چقدر فاصله از زمین فاصله داشته باشیم که زمین را مانند يك توپ کله مشاهده کنیم. کاکا گفت می توان گفت که از فاصله پانزده هزار میل از ارتفاع متذکره مانند يك توپ کلان به نظر میرسد گر چه زمین کاملا کله نمی باشد زمین در هر دو قطب یعنی قطب

شمال و قطب جنوب بسیار بسیار خفیف هموار می باشد بلی آنقدر کافی هموار نیست که از این ارتفاع مشاهده بتوانید. قطب شما را از یخ و برفی که پوشیده شده فوراً تشخیص داده و شناخته میتوانید این منطقه زمین مانند يك کلاه سفید معلوم میشود. در حقیقت از فاصله که ذکر

کاکا بسخنان خود ادامه داده گفت ولی این مسافه کافی در ارتفاعات بلند نیز بنظر نمی باشد فرض کنید که از معلوم خواهد شد ممکن است بگوئید که تمام جزیره انگلستان عینا مانند نقشه ای که در اتلس موجود است دیده خواهد شد.

داود سخن کاکا را بریده گفت مگر رنگه نمی باشد و هم نامهای جاهای مختلفه این جزیره را نخواهد داشت پس چطور معلوم میشود؟ کاکا گفت: بسیار هموار و بین آبی و سبز روشن کم رنگ به نظر خواهد رسید. چون صد ها میل بالای ابرها قرار خواهیم داشت و ابرها مانند دود سفید معلوم میشود.



چقدر بهار در شیر مازیبا است
هر سال من همراه پدرکلانم در رخصتی
های بهار برای تماشای قو ها بطرف
دریای کوچک میرویم در چنین یکروز
پدرکلانم دفعتا سر پل ایستاده شد
و بطرف دریای کوچک نظر انداخته و
بفکر فرو رفت و بعد آهی کشید.

من پرسیدم: پدرکلانم چرا جگرخون
هستی؟ در جوابم سرش را تکان داده
و بیپ خود را بدست گرفت و گفت
این زنها، از دست شان هیچ روز آرام
نیستم.

من بخواهر خوردم رینی فکر کردم
از همین سبب بطرف دریا چه نظر
انداخته و سرم را تکان دادم. و حرف
اورا تانید کردم.

دفعتا پدر کلانم گفت: آخ
مادرکلانم تنها بغاطریکه یک دیپلوم
دارد خود را بسیار میسازد. و من
سرم را دوباره تکان دادم پدرکلانم
گفت:

((هر روز بالای ما مردها می کنند.))

من گفتم:

بلی حتی کتابچه املا هم را هر روز
می بیند، من این را گفته بطرف چمن ها
روان شدیم در راه برای پدر کلانم
پیشنهاد کردم که باید یک دیپلوم در
شق باغبانی بگیرد پدر کلانم به
عقبانیت گفت:

پیشنهاد آسان است اما در س
خواندن مشکل. گفتم:

نخیر باباجان راجع به باغبانی
است من همراهت کمک می کنم و در
ضمن تو هر روز همراهی گل ها موخته
هستی و هر روز درختان حویلی را آب
می دهی و درس زاری را من همراهت
می خوانم بخدا قول است که
همراهت کمک می کنم. پدر کلانم

نوشته: فوستیل

پدر کلان و

دیپلوم

ترجمه: حشمت خلیل، ب

چند دقیقه فکر کرده و چندی بعد جواب
مثبت داد روز یکشنبه به پایان رسید
و پدر کلانم شروع به درس خواندن
کردن برایش کتابهایی که راجع به
نباتات نوشته شده بود میاوردم و
خودش هر روز بدرس های نظری و عملی
میرفت. یک روز مادرکلانم از آشپزخانه
صد کرد.

((باز کجا میروی و خود را گم
میکنی؟))

پدرکلانم خشک بجایش ایستاده
ماندن تیز صد کردم، که پیش آقای
مولر میروم تا همراهش قطعه بازی
کند.

پدرکلانم طرف من چشمک زده به
آواز بلند گفت ((بلی بلی من قول داده
بودم که میایم و حالا با ید بروم
خدا حافظ.))

هر روز ما باید برای مادر کلانم
دروغ می گفتیم که پدرکلانم قطعه بازی
می رود تا اینکه یک روز مادر کلانم
خانم و آقای مولر را دید و بهانه ما
دروغ برآمد ما مجبور شدیم تا یک
بانه پیدا کنیم مثلا: او
یک هفته دندان درد بود و هفته دیگر
چشمهایش درد میکرد تا پیش دا کتر
برود و غیره و غیره اما پدر کلانم
هر روز و شب مخفیانه کارهای خانگی اش
را میکرد و من همیشه کمک میکردم و
مجبور میشدم که زیاد تر کتاب بخوانم
تا اینکه روز امتحان پدر کلانم
رسید من بوتهایش را همراه بوتهای
خودم رنگ کردم کالای پاکم را
پوشیدم و بطرف شهر روان شدیم.

پدرکلانم داخل یک آپارتمان شد
و من بیرون انتظار میکشیدم تا اینکه
بعد از یک ساعت پدر کلانم بیست
خوانده خارج شد و در دستش یک
دوسیه کلان بود که در بالایش
نوشته شده بود (دیپلوم).

خلاصه که ما در کلانم
بسیار خوش شد و برای ما یک بخت
و چون که من بسیار کتاب خوانده بودم
املا هم بسیار خوب شده بود و در
امتحان صنفی ده نمره بردم و مادرکلانم
دیگر کتابچه املا هم را به من داد و برای
مادریگر امر و نهی نمیکرد و پدر کلانم
رویک بسیار صمیمی ام شده بود.
(پایان)



کتابی بود دینی بود

ترجمه خاورزاد

قصه درخت گلاب و گل مهتاب

هستیم از این خاطر گریه میکنیم

میدانی که خشوی ما برای من گفته که

برای او آتش را درین کاغذ بپریم

و هم در همین اثنا گل مهتاب گفت

که منم باید برای او شمال را درین

کاغذ بپریم ما نمیدانم که چطور این

مشکل خود راحل کنیم دخترک گفت

که پروانه دارد در دنیا هیچ چیز

مشکل نیست هرچیز به اراده عقل حل

میشود بیایید، او شما اول خانه میرویم

در انجا جای و نان میخوریم و بعد از

آن کوشش میکنیم که این خواسته

هارا برآورده بسازیم

شدند ز روز بعد صبح وقت بسراه افتادند تا زود تر بغانه خود برسند.

خلاصه عنوان نصف راه رانه پیموده بودند که درخت گلاب رفت ، زیر

درختی نشست و شروع کرد بگریه کردن درخت گلاب گفت که یسادت

نیست مگر فرا موش کرده ای که خشوی ما چه گفته بود و نگفته بود

که وقتی من دوباره بغانه او میایم باید آتش را درین کاغذ برای او

بیاورم و بدون وقفه گل مهتاب بگریه کردن شروع کرد که

براستی مراهم گفته بود که شمال را درین کاغذ برای او بیاورم. حال هر دو

بگریه افتادند و چنان زار زار گریستند که دخترگی که بالای غش گاوسوار

بود و از آن نز دیکی هامیگد شست متوجه صدای آنان شد .

دخترک پیش آمد و گفت که چرا گریه میکنید؟ برای من بگوئید ممکن

است کمکی از من ساخته باشد درخت گلاب گفت که ما بسیار جگر خون





نویسنده قصه کانراد هلفر ترجمه احمد اکبر توفیق

شصتک

پسرهای خود را به جنگل
 بگذا رند . شصتک بازکپ‌های
 مادر و پدر خود را گوش کرده
 بود مادرو پدر پسرهای خود را
 به جنگل بردند . شصتک آخر
 می رفت از خا طری که چیزی
 نداشت . که در راه بیندا زد
 نان خود را خورد کرده در راه
 می انداخت و قتیکه مادر و پدر
 شصتک از پیش آنها رفتند .
 برادر های شصتک گریه کردند .
 شصتک گفت ای برادرها گریه
 نکنید من نان را در راه انداخته‌ام
 ناتمام

در زمان های خیلی قدیم یک تگری ساز زندگی میکرد . که
 هفت پسر داشت . یک پسر از دیگر کرده کو چک تر بوده و
 پسر کوچکتر ین از یک شصت کرده بزرگتر نبود تگری ساز
 خیلی غریب بود . روزی به زن خود گفت ای زن من هم از
 تگری سازی پول کافی بدست آورده نمی توانم که غذای خود
 را تهیه کنیم ما باید همراه پسر های خود به جنگل برویم
 و آنها را در آنجا بگذا ریم پسر
 کو چک که شصتک نامیده
 می شد تمام گپ ها را شنیده
 بود . صبح و قت از خواب
 برخوا ست و جیب های خود را
 از سنگ چل های کو چک
 سفید پر کرد .



وقتی که مادرو پدر آنها را به
 جنگل بردند . شصتک آ خر
 همه می رفت و در هر چند قدم
 راه یک سنگ می انداخت .
 و قتیکه مادرو پدر از پسر
 های خود دور شدند . برادر
 های شصتک همه گریه کردند .
 شصتک گفت برادر های عزیز
 گریه نکنید من سنگ در راه
 انداخته‌ام .

وقتی که زن و شوی در سر
 میز نان نشسته بودند و طعام
 می خوردند یک باز دروازه باز
 گردید و شصتک و برادرهای او
 آمدند مادر و پدر شصتک گفتند
 بیا ئید حالانان بخورید بعد از
 چند روز مادرو پدر شصتک
 دو باره غریب شدند ، دیگر چاره
 نیافتند و باز مجبور شدند که

به قلم شما

ضرب المثلها

- درخت بی میوه را کس
سنگ نمی زند .
- در زمین خاره هر نوع گیاه
می روید .
- زور کم و قهر بسیار .
- کورخود بینای مردم .
ارسالی شمیله رحیم از
نادر شاه مینه
• • •

غم را به آب شسته
نمی توانی .
سخن خوب خانه را آباد
میکند .
سخن بد خانه را خراب میکند .

ارسالی حنیفه سلیمان

توبیه

بهترین میرا ئی که پدران
برای فرزندان خود میگذارند
تربیت خوب است .

ارسالی لقمان نوابی

دو بیتی های محلی

نمی آید به چشم خسته ام خواب
دلماز دست عشقش گشته بیتاب
ندا زم یارو همرازی به بالین
نمی خندد برو یم غیر مهتاب
• • •

دلی از فرط غم بیتاب دارم
میان دیده خون و آب دارم
از آن نامهربان امشب خبر نیست
دو چشم خسته و بیخواب دارم .
فرستنده احمد ضیاء قاسمیار

این هم بعضی نکات ارزنده درباره قدیمی ترین ها

قدیمی ترین ساعت جهان در کلیسای « سالیسبوری »
انگلستان ساخته شده در سال ۱۳۸۶ (م) .

قدیمی ترین شهر دنیا « زاوشیمی » در (۸۹۰۰ ق.م)
و « ژریکو » است که در (۸۷۰۰ ق.م) درست شده است .

قدیمی ترین سینمای جهان « الکتریک تیاتر » در لوس آنجلس
است که در سال ۱۹۰۵ افتتاح شده است .

قدیمی ترین پیانو متعلق به (کریستو فوری) است که در
سال ۱۷۲۰ در فلورانس ساخته شده است .

قدیمی ترین پل جهان در
ترکیه است که در سال
(۸۵۰ ق.م) ساخته شده
است .

قدیمی ترین نوشته . نوشته
الواحی است . متعلق به
سومریان که ۵۰۰۰ سال قبل
از میلاد نوشته شده است .
فرستنده : شکوره عظیمی

دکمکیانو انیس

گوته

یوهان فولفانگ (گوته) شاعر و فیلسوف نویسنده توانا و مشهور آلمان به سال (۱۷۴۹) در شهر فرانکفورت دیده دنیا گشود، گوته ایام جوانی را به تحصیل فقه و علم طب گذرانید و در اواخر دل به ادبیات بست، نخستین اثر خود را در سال (۱۷۹۳) برشته تحریر در آورد.

گوته در تمام رشته های ادبی استاد بود. و نیز به علوم گیاه شناسی اطلاعات کافی داشت، در سال (۱۸۱۸) نا پلیو ناول در یکی از شهرهای آلمان بدیدار گوته رفت و به او نشان لژیون دونورا اعطا کرد. این شا عر معروف در سال (۱۸۳۲) پس از هشتاد و سه سال زندگی را بدرود گفت.

گوته آن شاعر و فیلسوف معروف قرن (۱۸) برای کشور آلمان در رشته های ادبی و گیاه شناسی خدمات مفیدی کرد، گوته و آثارش بنظر دوست دارانش دارای شهرت ابدی میباشد بعضی از آثار او قرار ذیل است:

(شعر و حقیقت)، (یادداشت های من) (سکون دریا) و غیره.
نگارش : شاه ولی مایل احمدی متعلم صنف ششم مکتب حصه دوم نور محمد شاه مینه

دریای آمو در کجا واقع شده است

دریای آمو یکی از بزرگترین دریا های افغانستان می باشد که از سلسله کوه های پامیر سر چشمه گرفته به طرف شمال غرب به حرکت می افتد و بعد از آنکه از درواز افغانی و شوروی گذشت ۸۰۰ کیلومتر سرحد بین افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی را ساخته و در حصه خم آب از افغانستان جدا شده به جهیل اورال می ریزد.

فرستنده پردل مهر پور متعلم صنف ۸ مکتب سرای غزنی

اختراعات و اکتشافات

میکرو فون را بر لیزامریکایی در سال ۱۹۲۷ اختراع نمود.

هلیکوپتر را برنان انگلیسی در سال ۱۹۱۶ ساخت.

ساعت جیبی را ژرژ گرد اهام انگلیسی در ۱۷۵۰ ساخت.

ساعت دیواری را هوگوس هندی ۱۶۵۷ ساخت.

میکروپ را لومی پاستور در سال ۱۷۸۴ کشف کرد.

مرض سیاه زخم را داون فرانسوی در سال ۱۸۶۳ کشف کرد.

جذام را هانس روبرت در سال ۱۷۷۴ کشف کرد.

دیفتری را فر دریک لوهر آلمانی در سال ۱۸۸۴ کشف کرد.

سخنمان بزرگان

حضرت محمد (ص) می فرمایند: هر که خود را شناخت، خدای خود را شناخت.

حضرت علی کرم الله وجهه فرموده اند: پاکدامنی و افتخار همیشه بر ثروت دنیا مقدم است.

سقراط حکیم می گوید: در وجود هر انسانی استعداد است فقط انسان ها را باید یاری کرد تا به وجود استعداد درخویش پی ببرند.

هلن کلر گفته است: خوشبختی ایمانی است که منتهی به نتیجه می شود

ومادام دولیر می گوید: دیدن لبخند آنها بی که رنج می کشند از دیدن اشک آنها دردناک تر است.

فرستنده: شکوره شکور عظیمی

بدان که

چهار چیز است دلیل بزرگی.

علم را عزیز داشتن، بدی را به

نیکویی دوا کردن، خشم

فرو بردن و جواب به صواب

دادن.

فرستنده مریم نوابی

رموز زندگی

صحبت به شخص نو وارد لزومی ندارد. اگر با وجود آنهم شخص مذکور به موضوع علاقه می گیرد در آنصورت جواب دادن به شکل

((هیچ، هیچ، چیز مهمی نبود)) بی دقتی و بی احترامی محسوب می شود. اگر آرزو دارید که شخص تازه وارد روی موضوع صحبت تان مداخله نکند در آنصورت گام فست بگوئید که

شما روی موضوعات تجارتي یا فامیلی یا کدام معامله دیگر که جز به شما به هیچ کسی دیگری ارتباط نمی گیرد صحبت می کنید و اصرار بعدی شخص سوم البته به بی تربیتی

خود او دلالت می کند :

بعضی اشخاص برای آنکه در چه فهم و دانش شانرا برخ دیگران بکشند دوست دارند تا الفاظ خارجی و جملات ثقیل و بفرنجی که حتی در غیاب اللغات (فرهنگ ها) نیز یافتن معنی آنان به مشکل میسر میگردد استعمال نمایند. خاصتا بعضی

اشه کمال به مختلف به معاشرت بین انسا انها

مجاز نیست که در مجالس همواره رشته سخن صرف در دست یک نفر باشد و به اراده عقاید و افکار دیگران مجال داده نشود اگر شما می خواهید نظر خودرا بیان کنید. لطفا انتظار بکشید تا شخص دیگری که در حال سخن زدن است مطالبش را بی پایان برساند. قطع کردن سخن دیگران کار شایسته ای نیست.

سخن زدن تانرا با ادای کلمات کوتاه از قبیل «بلی» نه «خیر» خاتمه ندهید لازم است که لافل چند کلمه دیگری نیز بیفزائید مثلا ((بلی رفیق محترم حسن جان، «خو شبختا نه اینطور نیست» «متا سفانه نمی توانم» ...)) اگر شما چیزی را نفهمید یس ((چی؟)) نگوئید. بلکه مؤدبانه بپرسید ((ببخشید چه فرمودید؟)) و یا ((عفوی خواهم نتوانستم سخنان تانرا بشنوم)) اعتراف کردن «من نشنیدم» «نفهمیدم» چندان مقبول نیست.

جملاتی چون ((این غلط است)) «این احمقانه است» «این دروغ است» به هیچ صورتی در جریان صحبت مجاز شمرده نمی شود لازم است که همچو مطالبی به طرز ذیل ارائه گردد:

«تصور میکنم شما درین قسمت اشتباه می کنید» ((شمانیز می توانید مرتکب اشتباهی شوید))

((فکر می کنم شما را غلط فهمانده اند، وغیره.

وقتی که دو نفر باهم گرم صحبت اند و دفعتا شخص سومی وارد مجلس آنها می شود نزاکت ایجاب می نماید که نامبرده را مختصرا از موضوعی که روی آن صحبت میشد آگاه سازند ولی پرسیان کردن موضوع

چراغ معرفت ۳



از محصلینیکه مدت کم و یا زیادی بخارج از کشور سفر کرده اند به این عمل بیشتر مبادرت می ورزند و یا خود بعضی اشخاص که تازه به مطالعه کتب آغاز نموده اند و میخواهند فوراً خود شانرا در ردیف علما و دانشمندان قلمداد کنند پیش از همه به استعمال کلمات خارجی و ادبی فوق العاده مشکل دست می زنند تا بتوانند آنانرا که در رشته مورد صحبت هیچ معلومی ندارند و یا تا هنوز پا از سرحد کشور بیرون ننهاده اند و اندوخته ناچیزی از علم و دانش دارند مات کنند و زیرتأثیر گفتار خود آورده به شکست مواجه سازند باید اعتراف کنیم که همچو اشخاص راه نا درستی را در پیش گرفته اند و کسانیکه هشیارند و آگاهی دارند قادر اند حدود تربیه او را از بلائی الفاظ و کلمات شان تعیین کنند .

خنده قهقهه ، باز کردن دهن اضافه از حد طبیعی آن، یا خندیدن کنایه آمیز و پرمعنی یا تحقیر آمیز شاهد بارز بی تربیتی شخص است .
خندیدن که از حالت طبیعی خود تجاوز کند تأثیر حقیقی خود را میبازد اشخاصی که می خواهند در صف انسانان باتربیت قرار بگیرند ابتدا چنین نمی کنند . اگر مردی در برابر زنان از استعمال همچو کلمات که دو معنی را میرساند کار میگیرد زنان (دختران) نباید بخندند ، بهتر است وضعی را بخود بگیرند که گویا اصلاً نشنیده اند .

اگر شما احساس می کنید که اشتراک شما در صحبت دیگران محلی دارد و پس از حاصل کردن یقینی به ارائه مطلب میسر دازید کار معقولی کرده اید .

خط افقی (ه): خطی که به امتداد سطح آب باشد آنرا خط افقی گویند. قابلیت تراکم (ف): حجم اجسام توسط فشار گاسته میشود که این خاصیت اجسام را قابلیت تراکم میگویند.

کیمیا: علم است که از تغییرات و تبدلات دائمی و اصلی اجسام بحث میکند .

گل (ب): گل قسمت رنگین و زیبای نبات است که به انتهای ساقه یا شاخه میروید و در نباتات مختلف ب رنگ و بوی مختلف مشا عده میشود .
لیتو سفیر (ز): طبقه لیتو سفیر عبارت از قشر سخت زمین است که تمام خشکها و سطح زیرین ابحاراز آن ساخته شده .

لیتو سفیر (ز): طبقه لیتو سفیر مخلوط (ک): هرگاه مواد مختلفه طوری با هم مخلوط ساخته شوند که خواص خود را محافظت نمایند مخلوط نامیده میشود.

نیم دایره (ه): قطر دایره را به دو حصه مساوی تقسیم میکنند و هر حصه منقسمه را نیم دایره میگویند .
ولانس یا قوه اتحاد عناصر (ک):

عناصر یا اجسام بسیط مانند هایدروجن ، اکسیجن ، آهن ، سلفر و غیره باهم دیگر اتحاد نموده اجسام مرکب را بوجود می آورند قوه که این عناصر را باهم متحد میسازد تا مرکبات را تولید نمایند بنام ولانس یساز میشود .

آب ترازو (ه): آله ایست که جهت افقی نمودن طول و سطح اشیاء بکار میبرند .

اتموسفر یا جو (ز): عبارت از طبقه تمام غازی است که زمین را احاطه نموده و یا حیات و اقلیم روی زمین رابطه مستقیم داشته و در تغییر دادن طبقه لیتو سفیر نقش مهمی بازی میکند .

برگ (ب): برگ قسمت مسطح و سبز رنگ نبات است که از اطراف ساقه یا شاخه میروید و در رنگ نباتات به تعداد زیاد وجود دارد .

پرکار (ه): یک آله فلزی است که بشکل یک زاویه ساخته شده دارای دو پارچه است یکپارچه آن دارای یک سوزن و پارچه دیگرش محلی برای قایم کردن پنسل دارد . از حصه مفصل زاویه بین دو پارچه مد کور خورد و کلان شده می تواند و برای رسم کردن دایره ها و قوسها بکار میرود .

ترقیب اعداد (ح): عبارت از نشان دادن تمام اعداد سلسله شمار بواسطه ترکیبده رقم می باشد .

سرد تر می باشد کاکا گفت
واقعا همین طور است و دلیل
آنها برایتان میگویم : هوای
دور ادور جها ن ما (زمین)
مانند لحاف می باشد که انعکاس
گرما را با برطرف آسمان
جلوگیری می نماید . بنا
با اصطلاح جا های گرم و نرم
تر مواضعی می باشد که از
ضخیم ترین لحاف هوا یی
برخوردار باشد . در بالای
کوهها (قله کوهها) نازکترین
لحاف هوایی را دارا میباشند
ممکن است که در روز گرم
شوند مگر از طرف شب
بسیار سرد می شود زیرا
حرارتی را که در روز گرفته
اند بسرعت در شب فرار می
کند . هرگاه به اندازه کافی
بالای کوه های بلند با لا روید
در تمام موسم سال برف
موجود می باشد حتی در نقطه
استوایی که آنها خط برف می
گویند .
بهرام برسید که خط
برف که از پای آنها
سنولاین می گویند چقدر بلند
می باشد کاکا گفت در حصه
خط استوا پیش از آن که به
برف برسید باید ۱۸۰۰۰ فوت
بالای کوه بالا بروید مگر هر
قدر به قطبین نزدیکتر شوید
ارتفاع پایین تر به خط برف
می رسد . خط برف در قله
ایورست به بلندی ۱۶۰۰۰ فوت
و در کوه های آلپ به بلندی
بقیه در صفحه مقابل

جسم (ه) : هر چیزی یکه دارای وزن و ابعاد باشد جسم است اجسام
را بچشم دیده و بدست گرفته یا با دست لمس کرده میتوانیم .
حدود خط (ه) : خط از حیث حدود بدو قسم است : قطعه خط و نیم خط .
خواص خصوص اجسام (ف) : بعضی خواص فیزیکی مخصوص بعض
اجسام می باشد . چنین خواص را خواص خصوصی اجسام میگویند .
دایره (ه) : سطحی است که بواسطه یک خط منحنی بسته احاطه
شده و تمام نقاط مذکور که محیط دایره نام دارد از نقطه ثابت موسوم
بمرکز بیک فاصله واقع می باشد .
داس زاویه (ه) : مبداء دو نیم خطی که زاویه را تشکیل داده اند داس
زاویه نامیده میشود .
زمین شناسی تاریخی (ز) : تقسیمات و تحولات خشکه و بحر را در اعصار
مختلفه ژئولوژی تعقیب نموده و از سرگذشت حیات و تحول آن بر روی
زمین بحث میکند .
سطح مستوی (ه) : سطحی است که تمام نقاط کنار یک خط گش بر روی
آن منطبق گردد .
شعاع دایره (ه) : خط مستقیمی است که مرکز و محیط دایره را بهم
وصل میکند .
صورت گنبد (ح) : اگر یک شی بچند حصه مساوی تقسیم گردد حصه یا
حصص گرفته شده آن صورت نامیده شود . مثلاً در کسر ۴ بره که ۴
عبارت از صورت است .
ضلع مثلث (ه) : هر یک از سه قطعه خطی که مثلث را محدود کرده
ضلع نامیده میشود .
عرض مستطیل (ه) : اضلاع کوتاه مستطیل را عرض مستطیل گویند .
فارمولا (۱) : فارمولا یک الفاده جبریست که قاعده حسابی را بصورت
مختصر اما بسیار عام ارائه میکند .
قاره یا بر اعظم (ج) : آن خشکه بزرگ روی زمین را گویند که در بین
آن ممالک و شهر های بسیاری واقع شده باشد .
کانال (ج) : آب باریکیست که دو خشکه را از هم جدا و دو آب را بهم
پیوست میکند و بدست انسان ها کنده شده .
یک گذرگاه آبی است که بین دو قطعه کلان آب برای گذشتن جهازات
و کشتی ها کنده شده باشد .
گز (یارد) (ح) : برای اندازه کردن طول استعمال میشود .
ماده (ف) : هر چیزی که دارای وزن و حجم باشد ، ماده نامیده میشود .
ناصف زاویه (ه) : خطی که زاویه را بدو حصه مساوی تقسیم کند ناصف
زاویه گفته میشود . واحد (ح) : یک دانه یا یک مقدار معلوم هر چیز
را واحد میگویند مثلاً : یک قلم ، یک سیر آرد و ...
هفته (ح) : هفت شب روز را یک هفته میگویند که از روز شنبه شروع
و بروز جمعه ختم میشود .

جای مادر جهان

۹۰۰۰ فـت دیده میشود در حالیکه در کوه های ناوروی (به قطب نزدیک است) به ارتفاع ۵۰۰۰ فـت خط بر فـت تصادف می کند بدون شك البته در قطب شمال و قطب جنوب بر فـت یخ به سویه سطح بحر موجود است.

پروانه سوال کرد: شنیده ام که در شمال آفریقا تما ما دشت است اگر واقعیست داشته باشد علت چیست؟
 کاکا گفت: در وسط آفریقا جنگلات موجود است و نمیدانم که چرا مانند غله های که در باغها میروید در تمام ساحه آفریقا تیت نمی شود در آینده درین مورد صحبت خواهیم کرد فعلا از بهرام سوال می کنم بشما بگویند دلیل عمده اینکه چرا در صحرا جنگلات وجود ندارد چیست بهرام میتوانی بگویی؟

بهرام گفت: علت اینست که در آنجا باران نمی بارد کاکا گفت درست است همه انواع مختلف کشورها و مناطق مربوط به بارانی بودن و خشک بودن شان است و همین متعلق به گرمی یا خنکی می باشد و تمام این حالات در کره خاکی که ما آنرا جهان می نامیم وجود دارد.

کاکا گفت صحبت خود را امروز بهمین جا خاتمه می دهم.

نامه طویل

در اینجا نیز طوری که من شنیده ام بسیاری اشخاص میگفتند که کمکی نوانیس از اطفال است باید توسط اطفال نوشته شود در حالیکه ما باید از مجلات چیزی بیاموزیم نه اینکه تخته مشق ما باشد اگر مطالب را این همه کسان تهیه نکنند باید سویه اطفال هم آنطوری که است باقی بماند به هر صورت باید بگویم که خوب شد آنها زیرا که برای ما مهربان هستند و همیشه فکر میکنند سطح دانش ما بلند برود شناختیم ما هم آرزوی خدمت رادر آینده برای هر یک از مردمان مملکت خویش داریم و احترام ما برای اینها بیش از آنچه خواهد بود که بر ما حق دارند.

در اخیر باید بگویم که در میان دوستان ما یکی هم برادر من است که در نوشتن این نامه با من کمک کرده من هم از ایشان تشکر میکنم.

وژمکی امینی از مکتب محبوب

سلطانی

برادران تیز هوش

فرمانروا نگاهی از پنجره به باغ انداخته و دید که انارهای همه درختان باغش سبز و خام اند.

فرمانروا در حالیکه از تیز هوشی برادران متعجب شده بود به آنها گفت:

آه بلی، واقعا هم که شما نروتمند نیستید ولی در مقابل از گنج پر بهای عقل و ذکاوت برخوردار هستید.

(پایان)

بقیه صفحه ورزش

بازی های اطفال بومی های امریکای شما لی

تیم مقابل میکوشند تاخریطه را با چوب خود بر گر دانند و سپس بطرف گول تیم دیگر بیندازد یا به رفیق تیم خود پاس بدهند در آخر بازی هر تیمی که بیشتر گول نموده بود برنده شناخته می شود.



قمر و غوثی دوستان اران مجله

چگونه لباس بپوشیم

دختران و پسران عزیز!

در اینمقاله دو نمونه از جاکت‌های پسرانه و دخترانه را برای شما انتخاب نمودیم، برای بافت این دو جاکت از هونهای به رنگ سرخ و سفید استفاده شده است.



جاکت پسرانه که بافت آن ساده بوده (یک راه راسته و یک راه چپه) قسمت پیشرو و پشت سر جاکت "قسمت" های قول از هون سرخ بافته شده، قسمی که در عکس مشاهده می کنید از قسمت قول به بالا از هون سرخ و سفید قسم راه دار بافته شده است. جاکت مذکور کلاه دار بوده و در قسمت پیشروی دارای یک زنجیر است که با بسته شدن زنجیر جاکت یخن بلند و گرمی بوجود آمده است.

دکمیانو انیس





تیمور شاه زلمی



شکیلا رفیقی



فروزان



جاکت دخترانه بصورت یخن بلند بافته شده است که آستین ها و قسمت یخن آن از هون سفید و باقی جاکت یعنی قسمت پیشروی آن توسط هون های سرخ و سفید نقش های مقبوی بافته شده که به زیبایی جاکت افزوده است. با دو جاکت مذکور بطلو ن های سرخ که بارنگ جاکت مطابقت دارد پوشیده شده، هم چنان می توانید از هون های سرخ و سفید دستکش بافته و با این نوع جاکت پیو شید البته باید متذکر شویم در صورتیکه این دو نمونه مورد دلچسپی تان قرار گرفت علاوه از این دو رنگ می توانید از رنگ های سفید و سرمه ای ، سفید و سبز و سیاه و سفید برای بافت این نوع جاکت ها استفاده کنید .



بازی های اطفال بومی های امریکای شمالی

دوخته میشود . يك يك عدد چوب محکم نمونه دنده ها که به هر نفر داده میشود . خریطه ها ، باید ذریعه چوبها حرکت داده شوند . هیچ کس حق تماس با دست یا پای به آنها را ندارد ، هدف این است تا خریطه را با چوب بطرف گول برتاب نمایند .

میدان بازی شبیه میدان فوتبال بوده و در هر دو هردو انجام آن يك يك گول به عرض ده فتن ذریعه دو پایه چوبی ساخته می شود تیمها بنام قبایل یا محافظ گول و کپتانها بنام رؤسای قبایل سبب می گیرند . کپتانها برای انتخاب سمت میدان شیر خط می اندازند . بازی را کپتان هردو تیم با انداختن خریطهها ذریعه چوب خود بطرف تیم مقابل شروع می کنند . اعضای (بقیه در صفحه)

دکمیانو انیس

وقتی بومی های امریکای شمالی (که آنها را به نام هندی های امریکا پی یاد می کنند) قسمت بیشتر وقت خود را به بازیچه ها و ساعتیری ها سپری میکردند . بازی های شان را از ساده ترین بازی تا مسابقات بزرگ بین قبائل که چندین صد نفر در آن سبب می گرفتند دربر میگرفت بعضی از بازیچه ها چون ما ر برفی و خور جین در قطار بازی های مهم دنیا شامل شده می تواند .

توپ شوت کردن

درین بازی در گروه اطفال به تعداد ۸-۱۲ نفر تعیین می شود سن اطفال شامل این بازی ده تا چهارده می باشد . درین بازی سرعت و چالاکی اطفال در وقت شوت کردن توپ مهم است .

بازی به ترتیبی آغاز می یابد که اطفال بالای خط شروع بصورت قطار به فاصله شصت تا هفتاد فتن از خط گول می ایستند ، اطفال هردو تیم به نوبت يك توپ را از خط شروع طوری شوت می کنند که به نصف میدان برسد و بار دیگر دویده آنها از نصف میدان شوت کند تا از بین دو پایه گول که بقا صله ده فتن بالای خط گول نصب شده اند بگذارد هر گول يك نمره دارد ، در آخر بازی تیمی که نمره بیشتر داشت برنده محسوب میگردد .

گول بازی

درین بازی اطفال به سن چهارده تا هفده ساله سبب میگیرند ، لوازم بازی عبارت از دو خریطه لوبیا است ، خریطه های لوبیا را گرفته به انجام های آن يك يك فیتر

برادران تیز هوش

برادران از همان دور متوجه بو دند
که خدمتگاران صندوق را از کدام طرف
آوردند و چگونه آنرا نقل میدادند و
چگونه آنرا بروی زمین گذاشتند.

فرمانروا پرسید: ای دزدها: حالا
بگوئید که داخل این صندوق چه است؟
برادر بزرگ پاسخ داد: فرمانروایکبار
گفتیم که مادزد نیستیم، درین صندوق
یک شیء مدور و کوچک قرار
دارد.

برادر وسطی افزود: یک انار
و برادر کوچکتر جمله برادر وسطی
را تکمیل ساخته و گفت: یک اناریکه
هنوز کاملاً نرسیده و خام
است.

فرمانروا به خدمتگاران گفت: صندوق
را اینجا بیاورید!

وقتی صندوق آورده شد سرانرا
برداشته و دیدند که واقعا در آن صندوق
بزرگ صرف یک دانه انار خام قرار
دازد.

فرمانروا تعجب کرده و انار را به
حاضرین تالار نشان داد. بعد از آن
رویش را به مالک شتر کرده و گفت:
نه اینها دزد نیستند، حقیقتاً هم که
تیز هوش هستند، برو و شترت را در
جای دیگر جستجو کن!

عمه کسانیکه در تالار بودند از
ذکاوت و تیز هوشی برادران سخت
متعجب شده بودند ولی آنکه بیشتر از
عمه تعجب کرده بود فرمانروا بود.

فرمانروا دستور غذاهای عالی داد
و خوش شخصاً از برادران پذیرا یی
کرد. بعد از آن به آنها گفت: شما
کناهی ندارید و می توانید هر جائیکه
دلتان خواسته باشد بروید ولی قبل
از رفتن یک چیز را به نوبت و اسج
سازید و آن اینکه شما از کجا دانستید

یک زن و یک طفل بالای شتر سوار
بوده است.

برادر کوچک گفت: این را من
فهمیدم زیرا در یک حصه راه بروی
ریگها که شتر در آن زانو زده بود
اثر موزه های یک زن و بطرف دیگر
آن چا پ های پایی طفلی بنظر
می آمد.

فرمانروا گفت: همه اش حقیقت
دارد ولی از کجا دانستید که در صندوق
یک دانه انار خام قرار دارد این برای
من یک اندازه غیر قابل تصور
است.

برادر بزرگ جواب داد: صندوق
را دونفر حمل میکردند ولی دیده میشد
که صندوق خیلی سبک است وقتی آنرا
بروی زمین گذاشتند من شنیدم که
یک شیء مدوری از یکطرف صندوق
بطرف دیگر آن لول خورده و بدیوار
صندوق اصابت کرد.

برادر وسطی گفت: من هم متوجه
بودم که صندوق را از جانب باغ آوردند
و این شیء مدور هم بجز انار
نمیتوانست چیز دیگری باشد زیرا
پهلوی قصر شما باغ اناری قرار
دارد.

فرمانروا گفت: صدد صد درست
است.

بعد هم از برادر کوچک تر پرسید:
خوب، تو چگونه توانستی بفهمی که در
داخل صندوق انار خام قرار
دارد؟

برادر کوچک در جواب گفت: مطابق
بافصل سال، حالا همه انارها خام و
نارسیده اند، من می توانم بشما
فناعت بدهم.

این را گفته و با انگشت باغ را به
فرمانروا نشان داد.

بقیه در صفحه ۲۹

ترجمه: حبیب رفیق

قسمت دوم

که این مرد شترش را گم کرده و بطور
نشانی های آنرا فهمیدید.

برادر بزرگ پاسخ داد: من انسر
پاهای بزرگ شتر را بروی خاک جاده
دیدم و این رد پای خیلی تازه و نو بود
و بعد هم که مالک شتر شتابان خود را با
رساند، فهمیدم شترش را جستجو
میکند.

فرمانروا گفت: کاملاً درست و لی
کدام یک از شما دریافت که چشم چپ
شتر گوراست؟

برادر وسطی در جواب گفت: این
را من دریافتم.

فرمانروا پرسید: چگونه احساس
کردی که چشم چپ شتر گور است
یقیناً که از چشم شترانتری بروی خاک
باقی نمانده بود.

برادر وسطی گفت: این را از آنجا
دریافتم که نباتات طرف راست جاده
همه اش خورده شده و طرف چپ دست
نخورده بود.

فرمانروا با آواز بلند گفت: اینهم
درست است، اما کدام یک از شما فهمید که

خروس و روباه

بشما هم ضرری برساند، سگها گفتند خیر ما چالاکتر از او هستیم و میدانیم که همایش چه کنیم، آنوقت عوعوکنان به داخل آن خانه شدند و به روباه گفتند که از خانه خرگوش بیرون شود، مگر روباه که از ابتداء چاره‌کار را سنجیده بود از بالای الماری جوابداد پوهو... شما این سخن؟!

اگر بزودی از این خانه بیرون نشوید با این تخته سنگ بزرگ فرق تانرا خواهم شکست سگها که خطرا متوجه خود دیدند پا به فرار نهادند، خرگوش با شنیدن این مطلب باز هم بگریه شروع کرد، هنوز گریه اش تمام نشده بود که گرمی نزدیکش آمد و گفت: گرچه درین موقع گرسنگی طعمه خوبی برای من شده می‌توانی مگر با آنها گذشت از آنکه آسیبی برایت نمیرسانم کمک هم همراهیت مینمایم بگو چرا گریه داری؟

آنوقت خرگوش ماجرا را سراپا به گرگ قصه کرد و از بی مروتی روباه یاد نمود، گرگ گفت غم و غصه را در خود راه مده من همین اکنون بجان روباه میروم، اینرا گفته و خود را در خانه چوبی رسا نیده و با صدای وحشتناکی فریاد برآورد: روباه محیل زود باش از خانه خرگوش بیرون شو!

اما روباه از بالای الماری جوابداد بیشتر اذیتم نکن و از اینجا برو دروغ

آن باین تخته سنگ بفرقت خواهم کوفت، و گرگ تا نام تخته سنگ را شنید پا به فرار نهاد باز هم خرگوش بود و گریه و ناله اش، که خرسس بزرگی رسید و گفت: بیچاره خرگوش... چرا گریه میکنی؟

چطور گریه نکنم، درین گرمی نموز روباه آمد و خانه ام را گرفت و خودم را بیرون کرد خرس گفت: اینکه گریه ندارد من میروم و او را از خانه ات بیرون می‌اندازم، خرگوش گفت: کانس میتوانستی این کمک را نمایی، او حیوان زیاد چالاک است، دوست کلان و یک گرگ هم بقصد کشیدن او روان شد مگر کاری نتوانستند من مطمئن هستم که توهم موفق شده نمیتوانی خرس گفت: چرا چرا... میتوانم و آنوقت بسوی خانه که روباه آنجا زندگی داشت دوید

وقتی بغانه داخل شد با فریاد بلند گفت: روباه اگر خانه خرگوش را

بزودی تخلیه نکنی وضع بدی خواهی داشت، روباه با شنیدن حرفهای خرس بخنده شده و گفت: معطل نشو حیوان گستاخ ورنه این سنگ بزرگ به فرقت خواهد خورد، خرس هم که دید توان مقابله با روباه را ندارد فرار را برقرار ترجیح داد، خرگوش که دیگر گاملا خود را شکست خورده احساس میکرد بگریه ادامه داد، درینوقت بود که خروس کیک کسی کنان از نزدش گذشت و نادید که خرگوش گریه میکند پیش آمد و پرسید: خرگوش قشنگ اینهمه گریه برای چه؟ خرگوش باز هم با پنجال های خویش گریه هایش

بقیه در صفحه ۳۵



انسان و استفاده

آبهای کم عمیقست که در امتداد ساحل قرار دارند و صد ف میتوانند روشنی کافی را که ضرورت دارد بگیرد .

آباز ها مجمو عاصدف و مروارید را از آب بیرون می آورند و بعد آنرا جدا مینمایند ، درین او احرر یکنوع مروارید گرانبها را کشف کرده اند که در میان صد ف موجود است گرچه که پوست صد ف هم یک چیز گرانبها است و لی زما نیکه بسته کامل صدف را باز می کنند انواع مختلف مروارید و صد ف را از میان ن میتوانند بدست آورد . تا حال یکنوع مروارید را می شناختند که بنام مادر مروارید یاد می کردند که از آن برای ساختن دکمه ها، دسته چاقو ، شانه و غیره استفاده میکنند .

کم است خیلی پر قیمت است . اسفنج های بازار اکثرا مصنوعی می باشد ، مروارید و صد ف :

زنان وقتی بیک مظل میروند بعضا زیور را تی را بخود می بندند که همه اش از بحر بدست آمده دکمه های بسیاری از زنان از چیزی ساخته شده که بنام صدف یاد می شود .

از مروارید دستبند ، گو شواره میخک ، بازو بند ، انگشتر و غیره چیز های زینتی می سازند .

مروارید معمولا با صدف یکجا بوده و از محلیکه صدف در آنجا است مروارید نیز موجود می آید و بهترین محل زندگی صدف ها و مروارید

بعضی به صید می پردازند و عده ای هم در بسته بندی پاک کردن و نمک زدن آن اشتغال دارند و هم هستند کسانی که وظیفه تر میم کشتی هارا به عهده دارند از هزاران سال بدینطرف بحر یکی از بزرگترین منبع غذا برای انسانها بوده است ولی انسان تنها به استفاده از ماهی دریخرفناعت نکرده و چیز های دیگری را هم در یافتند که اینک به شرح آن میپردازیم .

اسفنج : تصویری صفحه مقابل شخصی را از کشور یونان نشان میدهد که در شرق مدیترانه به آب فرورفته و به جستجوی اسفنج می پردازد و آنرا بدست می آورد .

این آب باز کلاه مخصوص و لباس رابری و بوت آب بازی را پوشیده و از طریق نل را بری که با کلاهش وصل است از بالا هوای تازه برایش می رسد .

آنها بدنبال صدف و اسفنج میروند و ساعت ها در زیر آب میمانند هر غواص با وسا نلیکه دارد تا دو ساعت را میتوانند در زیر بحر بماند آنوقت دوباره بیرون شده بعد از یک توقف دوباره برای دو ساعت دیگر به کار خویش ادامه میدهد .

تمام اسفنج هاییکه می بینید توسط آباز ها از بحر بدست نمی آید زیرا اسفنج ها تنها در آبهای کم عمق و گرم پیدا میشود آنها در شرق مدیترانه و سواحل فلوریدا در امریکا است از ینرو اسفنجیکه از بحر بدست می آید چون مقدارش خیلی

بقیه صفحه ۳۴

خروس و روباه

همین اکنون پوست هایت را از تن جدا میکنم خروس گفت : تو دروغ میگوئی مگر این داس رانمی بینی اگر پائین شوی با این داس کله ات را از تنه ات جدا میکنم ، گنشته از آن حیوانات دیگر نیز همه در بیرون منتظر فرصت اند ، روباه تا داس را نزد خروس دید و نام حیوانات دیگر را شنید فرار نمود و از آنجا ناپدید شد و بدینتر تیب خروس با کار بردن یک حیله توانست دشمن دیرینه اش روباه ، این حیوانی که سمبول حیله و نیرنگ است متقاعد ساخته به فرار مجبور سازد و بدینوسیله برای خرگوش خدمت بزرگی را انجام دهد .

را پاک کرده و گفت : چطور گریه نکنم افتاده بود بیان کرد : خروس هم مانند دیگران وعده داد که او را کمک میکند و تا خواست روان شود خرگوش گفت : خروس عزیز تلاش تو بیفایده است آخر گرگ خروس و سگها که ناکام بر گشتند تو هرگز نخواهی توانست اما خروس گفت : خیر مطمئن باش من هرگز ناکام بر نخواهم گشت ، آنوقت خروس رفت و یک داس کلان را پیدا نموده مخفیانه به اتاقی که روباه بود داخل شد و بدون آنکه روباه ملتفت شود در حالیکه داس نزدش بود از عقب الماری پر زده و بالای بخاری نشست و باه گفت : از بالای الماری پائین شوورنه



تغذیه

بیا یاد

حساسیت !

روزی معلم مضمون طبیعی به شاگردان گفت هر کس در مقابل هر چیزیکه حساسیت دارد به آن دست نزند، چندروز بعد معلم از شاگردی پرسید که طبیعی چیست آنرا تعریف کن چون شاگرد اما دگی نداشت گفت:

- معلم صاحب من درمقابل نام طبیعی حساسیت دارم .
«ارسالی شیو رام خوشبخت»

تمپه و تر تیب از بتول بشیر

از ماجراهای کندل خان

روزی پسر كو چك كندل خان دريك ظرف آب نگاه كرد و عكس خود را در آب دید فوراً نزد پدرش رفت و گفت: - پدر جان در ظرف آب يك آدم بود كه من از دیدن آن ترسیدم. كندل خان با عجله بالای ظرف آب آمد و دید كه پسرش راست گفته باعصبانیت ظرف آب را بزمین زد و گفت:

- مردكه بد تر كیب خجالت نمی كشی در ظرف آب پت می شوی و پسر مرا میترسانی ؟
«ارسالی کریمه، عادل الیاس»

ورم سینه

مریضی بدا کتر مراجعه کرد و از درد سینه و پهلو شکایت کرد. داکتر پس از معاینه مختصری گفت:

- بلی بالای سینه چپ شما کمی ورم دارد... باید ورم را از بین ببرم. مریض فوراً حرف داکتر را قطع کرده گفت:

- نه داکتر صاحب... خواهش میکنم به این زودی از بین نبرید چون این بکس پولم است!

«ارسالی شیما امانی از کندز»

دزد و صاحب خانه

روزی دزدی وا رد خانه ای شد و چا در خود را هموار کرد تا اگر چیزی بدست آورد باخود ببرد.

هر قدر گشت چیزی نیافت متوجه شد که صاحب خانه حتی يك بوريا هم ندارد همانطور که چا در خود را در بین خانه هموار کرده بسودگذاشت و ازخانه خارج شد صاحبخانه فوراً صدازد، رفیق وقتی رفتی در وازه را خوب بسته کن. دزد گفت:

- چا در آوردم صبر کن بروم يك لحاف و يك فرش هم برایت بیاورم تا خوبتر استراحت کنی.

«ارسالی لیلا اکبری»

طبقه چهارم

عجب خان به شهر رفت و آنطرف شهر را نگاه میکرد
نظرش را يك اپار تمان چندطبقه نئی جلب کرد، در همین
اثناء يك جوان شوخ رسید دید که مرد ساده تازه به شهر
آمده نزدیک او شد، به صدای بلند گفت:

- رفیق چه میکنی؟ عجب خان گفت:

- هیچ این اپار تمان را سیل میکنم. جوان گفت کدام
طبقه را سیل میکنی. عجب خان گفت طبقه چهارم را
جوان شوخ گفت فوراً چهارافغانی بده خبر نداری اینجا
شهر است و دیدن هر طبقه اپار تمان يك افغانی قیمت دارد
عجب خان چهار افغانی برای آن جوان داد و براه افتاده
با خود گفت:

- من شنیده بودم که در شهر مردم بسیار هو شیار
وچالاک هستند مگر این جوان هیچ هو شیار و چالاک نبود
زیرا من طبقه هفتم اپار تمان را سیل میکردم.
«ارسالی گلدپ سنگ سفری فارغ التحصیل لیسه نادریه»

بیدار خوابی

شخصی بیدار تیلفون کرده گفت:

- داکتر صاحب امشب از بی خوابی زیاد رنج میبرم هیچ
خواب نمی برد. داکتر گفت:

- دوا بی را که گفته بودم خوردی؟

آن شخص گفت بلی خوردم اما فایده نکرد. داکتر گفت:

- دیگر چاره نیست تیلفون را همینطور در گوش خود

بگیر که من برایت لولو بگویم تا ترا خواب ببرد!

«ارسالی مسعود احمد توفان ملکیار»

دو گانگی ها

پدر کلان هفتاد و هشت

ساله رو به نوا سه هفت

ساله اش کرده گفت:

خبر داری عزیزم امر و ز

روز تو لد من است و هفتاد و

هشت سال از آن روز گذشته

است.

نوا سه فوراً جواب داد:

- عجب امروز هم روز

تولد من است پس معلوم می

شود ما هر دو دو گانگی

هستیم.

«فر ستنده گل رخ متعلمه

صنف هشتم دال لیسه را بعه

بلخی»

يك جارو خریدم

ما مور پو لیس رو به خانمی

که همسایه اش را لت کرده

بود کرد و گفت:

- خوب شما از اینکه جارو

را بر سر همسایه تان تکه تکه

کردید پشیمان نیستید؟

خانم جواب داد:

- چرا پشیمان باشم، همین

امروز يك افغانی دادم و يك

جاروی دیگر خریدم.

«ارسالی خالد ناهض»

پسر درس خوان

پدر رو به پسر خود کرده گفت:

- عزیزم مشق هایت را نوشته ای؟ پسر فکر میکرد که پدرش میخواهد او را به سینما

ببرد گفت:

- بلی پدر! پدر شش پرسید:

- حساب هایت را حل کردی؟ پسر گفت بلی. پدر گفت:

- هیچ مشکلات نداری؟ پسر جواب داد:

- نخیر! پدر با خوشحالی گفت: پس عوض من برو به آشپز خانه و ظرفها را بشور.

«ارسالی بریالی از مکتب تجربوی دار المعلمین کندز»

بچه‌ها نامه هاك

شما

رحيم الله هدايت:

اچ. ر. كه شما علت نرسيدن مجله
براي تان نوشته بوديد ما جواب آنرا
براي يك همكار ديگر مجله كه در
همين صفحه نشر گرديده نوشته ايم،
اميد است شما هم همانقسم عمل نماييد.
از همكاري و صميميت تان تشكر
مي كنيم.

زرانيت رفيقي:

نامه تان رسيد و از دلچسبي تان
به مجله بسيار تشكر مي كنيم.
عكس هاي را كه ارسال کرده بوديد
چاپ مي شود. فکاهی های ارسال شده
تانرا به متصدي صفحه خنده سپرديم،
حتما نشر ميشود/ به اميد سعادت
تان.



محمد تهيم فهيم دوستدار مجله



نيل كمار مهرا دوستدار مجله

اشتراك مجله را عنواني مدیریت توزیع
روزنامه ها و مجلات به آدرس مطبعه
دولتي ارسال كنيد و يابه بانك شهري
بغلان تحويل بداريد، مجله هر هفته
به آدرس تان مي آيد و آنگاه حتما مضماني
كه ارسال مي داريد آنرا در صفحات
مجله مي خوانيد و ما از آغاز همكاري شما
نهایت مسرور و خوش مي باشيم و
اميدواريم هميشه با مجله خود همكار
باشيد.

سهيلا هدايت متعلمه صنف هفتم

مكتب مركزي بغلان جديد:

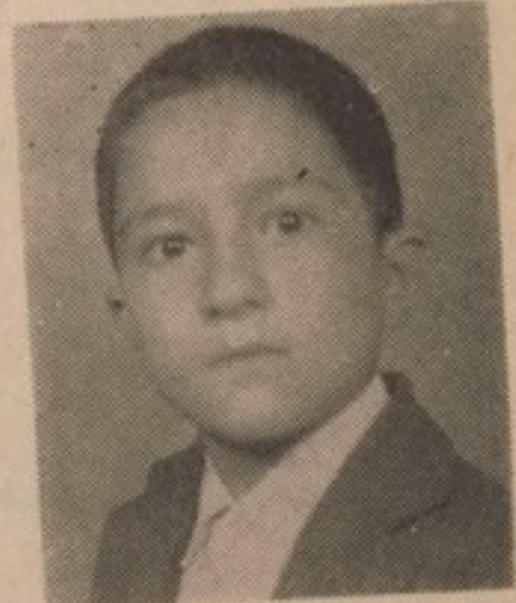
كاركنان مجله نيز سلام هاي گرم
خود را خدمت شما تقديم مي دارند و
آغاز همكاري شما را براي تان تبريك
گفته و آرزوي همكاري شما دوستداران
مجله را دارند. چيستآن ارسال تان
بارها نشر گرديده است و اميد است
مطالب تازه تر بفرستيد.

از همه خوانندگان همكاران
مجله كه در اين هفته نامه ها و مطالب
شان پشت هم ميرسد تكثر نموده و
آرزو منديم مطالب تازه و مفيديكه
در شماره هاي گذشته مجله نشر شده
باشد ارسال بدارند و ما خواهشمنديم
كه مطالب چاپ شده را دوباره نوشته
نكرده و براي چاپ نفرستند كه از
چاپ بازمي ماند. وهم كوشش كنيد،
كارتون ها و رسم هاي بسيار خوب
براي نشر بفرستيد و اگر بجاي رسامي
ها و كارتونهايي كه قابل نشر نيست.
مطالب ديگر معلوماتي و نوشته هاي
خوب بفرستيد. از همكاري هاي تان
باز هم تشكر مي كنيم.

ذبيح الله هدايت متعلم صنف هفتم

مكتب مركزي شهر جديد بغلان:

نامه تان به اداره مجله آمد و از
علاقه تان به مجله تشكر مي كنيم.
اگر شما در آغاز سال ۱۳۵۵ حق



سيد بهير احمد دوستدار مجله



زرمينه دخترک زيبا وصمتمند

محمد شکیب صمف (٦) مکتب عالیپردان
همکار مجله

اگر در دور وی صفحه نوشته
کنید از چاپ آن معذرت می خواهیم
به امید سعادت تان *

ستوری معلم پنجم مکتب نازوانا:

از علاقه تان به مجله ممنو نیم *
شعر جالب تان که آنرا از شماره های
گذشته مجله کمکیانو انیس نقل
کرده اید نیز به اداره مجله رسید *

همکار نهایت عزیز!

کوشش کنید که مطالب تازه برای
نشر بفرستید * باز هم از شما
تشکر *

ذیح الله جوانشیر :

شعر تان به اداره مجله
رسید * ولی ماهر قدر که کوشش
کردیم آنرا خوانده نتوانستیم، امید
در آینده مطالب خود را بسیار خوا نا
و واضح نوشته ارسال دارید تا نشر
گردد *

احمد همایون روفی !

نامه های تان ضمیمه مطالب تان
رسید * و از شما بسیار متشکریم *
همکار عزیز! کوشش کنید که
مطالب و نوشته های خود را در یک
ردی کاغذ نوشته کنید در غیر آن

اطلاعات او کلتور

رئیس تحریر :

محمد ابراهیم عباسی

مدیر مسؤل جلال نورانی

مهمتم : عبدالرشید آشتی

تلفون دفتر رئیس تحریر

۲۶۹۴۵

تلفون مدیر مسؤل

سو چبورڈ: ۲۶۸۵۱-۵۵

ارتباطی : ۵۳

آدرس : انصاری واپ مطبعه

دولتی اداره کمکیانو انیس -

(مطبعه دولتی)

قیمت يك شماره ۳ - افغانی



محمد علی کلی قهرمان
 بکس جهان در آخرین مسابقه
 خود نیز پیروزی بدست آورده
 لقب قهرمانی را برای خود
 حفظ کرد. درین عکس محمد
 علی کلی رادر سن دوازده
 سالگی مشاهده میکنید. ازین
 عکس فهمید ه میشود که
 محمد علی کلی از کودکی به
 ورزش بوکس علاقمند بود ه
 است. محمد علی تبعه امریکه
 و مسلمان است. وی از هر
 مسابقه خود پول هنگفتی
 بدست می آورد.